



عید آراسلی

خامانی سروانی

عید آراستی

خاتمانی شروانی



باکو، یازیچی، ۱۹۸۲.

ترجمه از: ت. جهانگیروف
زیر نظر: ن. نصراله‌یف

آراسلی ح.

خاقانی شروانی. ب. ، یازیچی، ۱۹۸۳ - ۵۸ ص.

در این کتاب از زندگی و میراث ادبی پر غنای
افضل‌الدین خاقانی شاعر نابغه قرن XII آذربایجان
بحث میشود. مؤلف هم قصائد شاعر را که نمونه‌های
زیبای شعر در باری را سروده و نیز آثار دیگر وی را که
در آنها نارسائیهای سیاسی اجتماعی آنزمان بباد انتقاد
گرفته میشود، از غربال تحلیل گذرانده و در مورد
شخصیت بشر دوستانه و خلاقیت شاعر تصور مشخصی
می‌آفریند.

قرار کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست آذربایجان در مورد تحقیق، نشر و تبلیغ میراث نظامی گنجوی، دانشمندان و شعرای ما را موظف می‌سازد که ادبیات کلاسیک ما را تحقیق، نشر و تبلیغ نمایند. تحقیق و تبلیغ آثار خاقانی بهترین پاسخ به این توجه حزب کمونیست گرامی ما است.

« نعمتی بهتر از آزادی نیست »

، خاقانی »

در تاریخ ادبیات جهان چنان سخنورانی هستند که شاهکار ادبی آنان تنها ویژه‌ی خلقشان نبوده بلکه در رشد و توسعه‌ی افکار خلقهای بسیاری نیز تاثیر بخشیده و تا قرن حاضر دست‌بند گشته و نام پر افتخار مولفین خود را زنده و جاویدان نگهداشته‌اند. شاعر نابغه‌ی آذربایجان افضل‌الدین خاقانی هم از این زمره شاعران فن‌ناپذیر ادبیات جهان است.

خاقانی شروانی در سده‌ی دوازدهم در دوره‌ی رستاخیز ادبیات آذربایجان زیسته و هنرمند پر توانی بوده که زندگی و آفرینش ادبی وی از راههای پر پیچ و خم و پر تناقضی گذشته است. وی از يك سونمونه‌های زیبای شعر درباری ادبیات خاور میانه و نزدیک را آفریده و فرمانروایان دورانش را با اشعار پر از تعریفها و توصیفات مبالغه آمیز خود ستوده، از سوی دیگر علیه درباریان، زورمندان و زورگویان، آثاری سرشار از روح مبارزه جویانه، اعتراضات پر جوش و خروش و عصیان آمیز برشته‌ی نظم کشیده است.

خاقانی شاعری است میهن پرست و انسان گرا که به عقل و لیاقت و قدرت انسان ایمان داشته، به کار و مردم کار دوست

احترام گذاشته، دوستی خلقها و عاطفه‌ی مین پرستی را ترنم نموده است، تنها همین خصوصیات سبب شده است که میراث ادبی وی بدینگونه فراگیر و در تمام اعصار قرون زنده و جاویدان بماند.

شاعر میراث ادبی بسیار سرشاری از خود بر جای نهاده و سنن جاودانی که وی در ادبیات بدیعی ایجاد کرده به رشد و ترقی شعر خاور میانه تکان نیرومندی داده است. خاقانی در تاریخ افکار اجتماعی - ادبی، آذربایجان بنیانگذار قصیده‌ی فلسفی و همچنین در ادبیاتمان یکی از نخستین مثنوی سرایان نامدار بوده است. وی در شعر خاورمیانه و نزدیک چون هنرمند توانائی که به کنه رموز فن شعر دست یافته عرض اندام مینماید.

میراث ادبی خاقانی بر ادبیات خاور نزدیک تأثیر بسزائی داشته، قرون متمادی مورد تقلید قرار گرفته و روشنفکران پیشرو خاور از خصوصیات مترقی، آفرینش‌شاعر بصورت وسیعی بهره‌مند گردیده‌اند آفرینش‌های اعجاز کارانه‌ی وی تا قرن حاضر نیز چون پرستشگاه هنر الهام بخش بسیاری از صاحبان قریحه بوده است.

* * *

زندگی و آفرینش خاقانی در قرن دوازدهم مصادف با دوران رشد فنودالیزم در آذربایجان میباشد. در آن هنگام شروان شاهان در شمال آذربایجان و ایلدگرها در جنوب آن، فرمانروائی میکردند. دولت شروان شاهان از قرن دوازدهم با گرجستان قرارداد منعقد کرده بود و روز بروز بر شهرتش میافزود و میتوانست از استیلای خارجی در امان بماند. در این هنگام در کشور نیروهای مولد نسبت به دوران گذشته بیش از پیش رشد و توسعه یافته‌بود. کشاورزی رونق پیدا کرده، پارچه بافی، پرورش نوغان، درود گری، آهنگری، سفال سازی، زرگری و غیره رواج یافته

و تجارت بسط و توسعه پیدا نموده بود. شهرهای آذربایجان با روسیه و همچنین با بعضی از کشور های اروپا و آسیا داد و ستد داشتند.

در این زمان زادگاه خاقانی، شماخی، یکی از مراکز سیاسی و تجاری و حرفه‌ای خاور نزدیک بود. یک چنین رشد اقتصادی در آذربایجان سبب رشد و توسعه‌ی فرهنگ و آموزش و هنرهای زیبا نیز گردیده بود. در کشور بموازات علوم دینی، علوم دنیوی نیز بطور وسیع گسترش مییافت و برای پیشرفت نقاشی، معماری و بویژه ادبیات زمینه‌ی مناسبی فراهم میگردد.

از قرن یازدهم ادبیات آذربایجان سه راه مختلف برای پیشرفت خود برگزیده بود: ادبیات شفاهی خلق که بیانگر آرزوها و خواستها مردم زحمتکش بود، ادبیات متمرکز در دربارها که نمایشگر افکار روحانیون و فئودالهای حاکم بود و آفرینش خلقی که در خارج از دربار تکوین یافته و بیانگر مسائل سیاسی و اجتماعی دوران بوده و ادبیات دمکراتیک وابسته با روحیات توده‌های مردم.

زبان ادبیات مکتوب اساساً زبان فارسی بود. شاعران خاور که زمانی بزبان عربی مینوشتند از قرن دهم از زبان فارسی بمشابه‌ی زبان ادبی بیشتر استفاده مینمودند. آثار علمی و دینی بیشتر بزبان عربی تالیف میگردد. اما زبان محاوره‌ای زبان مادری بود. قصیده و عزل بعنوان ژانر اصلی ادبیات درباری در مقیاس وسیع گسترش می‌یافت. اشعار درباری که حکمرانان را با عبارات مبالغه‌آمیز تمجید و تحسین مینمود و آنان را محافظ و خیرخواه خلق قلمداد میکرد فقط شعر و هنر را از حیات و جامعه جدا میساخت. این روند شعر درباری سخنسرایان برجسته‌ی بی شماری را مجبور کرده بود در چهار چوب تنگی محدود بمانند،

قریحه‌ی آنان را نابود کرده و آنانرا از عرصه‌ی شعر و هنر حقیقی بر کنار مینمود.

در سده‌ی دوازدهم استاد خاقانی ابوالعلاء گنجوی بر صدر ادبیات دربار شروانشاهان قرار داشت. او خودش و پرورش‌یافته‌ی وی خاقانی و شاعرانی همانند فلکی در آذربایجان برجسته‌ترین نمونه‌های شعر درباری را سروده‌اند. در این زمان در خارج از دربارها، شاعران سترگی پا بعرصه‌ی وجود مینهادند که بیانگر روحیه‌ی توده‌های خلق بودند. صرافان سخن همانند نظامی و مهستی گنجوی با اسلوب بکر و ایده‌های مترقی خود از معاصران متمایز میگرددند.

هر چند خاقانی در مدت اقامت خود در دربار با سرودن قصیده‌هایی باب طبع دربار کسب شهرت کرده بود، ولی اهمیت جهانی اشعارش پس از روی گردانی از دربار و محیط آن، انتقاد از حق کشیهای زمان و نارسائی های جامعه حاصل گردید.

* * *

نام حقیقی سخنور برجسته که در خاور نزدیک بعنوان افضل‌الدین خاقانی شهرت یافته ابراهیم* است. وی بسال** ۱۱۲۶

* کسانی هستند که نام شاعر را « بدیل » و « افضل » هم نوشته اند. ولی خاقانی در آثارش متذکر شده. که نام حقیقی اش ابراهیم میباشد. روی سنگ مزارش نیز « ابراهیم » نگاشته اند. افضل‌الدین لقب شاعر است.

** تاریخ زادروز خاقانی را نیز با اختلافهای فاحش مرقوم نموده‌اند. غفار کندلی با دلایل علمی باثبات رسانده است که شاعر در سال ۱۱۲۶ متولد شده است.

در شهر* شماخی دريك خانوادهی پیشه‌ور دیده بجهان گشوده است. علی نجار پدر شاعر درودگر تنگدستی و مادرش رابعه زن مسیحی بود که دین اسلام را پذیرفته بود. جد پدری وی بافنده، عمویش عمر فرزند عثمان از پزشکان برجسته‌ی زمان خود بوده و در تربیت و تعلیم شاعر نقش مهمی بازی نموده است. پسر عمویش و حید الدین عثمان فرزند عمر مانند پدرش از دانشمندان سر شناس بوده است.

عمر فرزند عثمان ابراهیم را از همان دوران خرد سالی تحت حمایت خود گرفته و شخصا به تربیت وی پرداخته است. خاقانی در آثارش عمر فرزند عثمان را که بنام کافی الدین شهرت یافته بود بارها ستوده و زحماتی را که در حقش مبذول داشته بکرات خاطر نشان ساخته است. وی در نزد عمویش تحصیلات متداول آنروز را بحد کمال فرا گرفته. ضمن آشنائی کامل با میراث ادبی خلیفهای خاور فرهنگ مسیحی را نیز آموخته است. پسر عمویش نیز در تحصیل و تربیت شاعر سهم بسزائی داشته است.

آثاروی نشانگر علاقه‌ی شدید خاقانی به علوم مختلف دوران خود، آشنائی با آثار فلاسفه خاور همانند ابو علی سینا و ابوالعلاء معری و فلسفه و ادبیات یونان از راه ترجمه‌های عربی آنان بوده است. وی بویژه آثار ادبای کلاسیک عرب و فارس را فرا گرفته و با آفرینش‌های آنان از نزدیک آشنا گردیده بود.

* عباسقلی آقا باکیخانوف با وجود اینکه زاد گاه خاقانی را در دهکده‌ی ملهم نزدیک شماخی یاد داشت نموده، ولی شاعر بارها در آثارش زاد گاه خود را شماخی ذکر کرده است.

خاقانی در سنین جوانی به سرودن شعر پرداخته، اشعار اولیه‌ی خود را تحت تاثیر سنائی غزنوی که در آن ادوار در آذربایجان مورد علاقه بوده است با تخلص «حقایقی» برشته‌ی تحریر در آورده و با قریحه‌ی سرشار خود در زمان بسیار کوتاهی توجه دربار را بخود جلب نموده و با احتمال زیاد بفرمان حکمران شروان منوچهر / ۱۱۱۶ - ۱۱۶۴ / ابوالعلاء گنجوی ابراهیم جوان را به دربار آورده است.

درباره‌ی اشتهار و راه یابی جوان ساده‌ای از بین توده‌های خلق بدربار مابین مردم روایتهای مختلفی بوجود آمده است. شاعر شهیر آذربایجان میرزا علی اکبر صابر بعضی از این روایت‌ها را برشته‌ی تحریر در آورده است. در یکی از آنها آمده است که: وقتیکه ابراهیم خورجین بدست از مدرسه باز میگشت با منوچهر روبرو میشود. ابراهیم بمحض دیدن شاه خورجین خود را مخفی مینماید. شاه علت این عمل را می پرسد. از پاسخهای عاقلانه‌ی وی در مییابد که این کودک در آینده شخصیت بزرگی خواهد شد. در روایت دیگری آمده است: «ابراهیم کوچک کنار راه همه جمع آوری مینمود. منوچهر با او روبروشده از وی میپرسد:

— چه میکنی؟

کودک با جسارت پاسخ میدهد:

— شاهم، هیزم — میزم جمع میکنم.

منوچهر خندیده میپرسد:

هیزم فهمیدیم چیست، اما میزم نفهمیدیم چیست؟

کودک بدون اینکه دستپاچه شود پاسخ میدهد: هیزم آنست که راست سرپامی ایستد، اما میزم آنست که بزمین افتاده است.

منوچهر از جسارت و هوش کودک خوشش میآید. باویک عدد سکه‌ی طلا میدهد. کودک سکه‌ی طلا را نمی پذیرد.

— شاه میبرسد:

— چرا نمیگیری؟

کودك میگوید:

— در خانه باور نخواهند کرد، خواهند گفت که دزدیده‌ای.

شاه:

— بگیر، میگوئی که پادشاه داده است.

کودك:

باور نخواهند کرد. میگویند اگر پادشاه میداد، خیلی میداد.

يك دانه نمیداد.

بوجود آمدن این روایتها، نمودار عشق و محبت فراوان به هنرمند سترگ و نشانگر جسارت و هوشیاری و استعداد وی از همان دوران کودکی میباشد.

چنانچه تذکره نویسان اطلاع میدهند ابوالعلاء گنجوی، خاقانی شروانی و فلکی را یکجا تعلیم داده و فنون شعر درباری را بآنها آموخته است. در یکی از اشعار ابوالعلاء در باره‌ی خاقانی چنین گفته شده است:

چو رغبت نمودی بشاگردی من	ترا خلعت وصله و چیز دادم
ببستم میان را بتعلیم شفقت	زبان تو در شاعری بر گشادم
چو شاعر شدی نزد خاقانت بردم	لقب نیز خاقانیت بر نهادم*

از این ابیات بر می‌آید که ابوالعلاء در تکامل خاقانی نقش نسبتاً مهمی داشته و با صوابدید منوچهر تخلص «خاقانی» را او بوی داده است.

خاقانی در دربار شهرت بسزائی کسب کرده بود. با وجود * — محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تهران، ۱۳۱۴.

اینکه آداب و رسوم، تفریحات، موسیقی و مجالس عیش و نوش درباری در سالهای نخست شاعر را شیفته‌ی خود نموده بود و اشعارش مدتی با چنین محیطی ارتباط داشت ولی باز با قصاید پر از مضامین علمی و بکرش نه تنها در شروان، بلکه در تمام خاور. میانه و نزدیک شروع به کسب اشتها نمود. خاقانی در این سالها در ارتباط با سیاست خارجی کشور، با دربارهای دیگر نیز روابط ادبی برقرار نموده و در همه جا برای ازدیاد شهرت دولت شروان می‌کوشید.

بر اثر کسب این موفقیتها در دورانی بسیار کوتاه بر تعداد بد اندیشان شاعر افزوده میشود. دشمنانش تحمل شهرت یک فرزند درود گر را نداشتند. در دربار شروان شاهان می‌کوشیدند وی را از نفوذ انداخته و در نظر منوچهر خوار و بی مقدار نمایند.

از طرف دیگر کشمکشهای دربار، زندگانی مرفه ثروتمندان «تهی مغز پر مدعا»، زندگی غیر قابل تحمل توده های زحمتکش، با گذشت زمان هنرمند سترگ را مجبور به تفکر نموده، خاطرش را مکرر ساخته و این اندیشه ها آرامش را از وی سلب نموده بود. خاقانی حق کشتی ها را تحمل ننموده، صدای اعتراض خود را بلند میکند و مجبور به مبارزه با اعیان دربار میگردد. اعیان نیز بشاعرانی که میخواستند خاقانی را در نظر شاه خوار و بی مقدار نمایند کمک میکنند. کار بجائی میرسد که حتی خاقانی با استاد خود ابوالعلاء نیز به مشاجره می پردازد.

در این زمان گروهی از شاعران دربار شروانشاه بجرم خیانت به دولت، افشای اسرار دولتی و داشتن رابطه با دشمنان متهم گشته و محبوس میگرددند. نظایر این افتراها به فلکی شروانی و ابوالعلاء گنجوی نیز زده میشود. چنانکه از شعر «قسم نامه»ی ملك الشعرا که امروز در دست است، معلوم

میگردد که گرایش شدید شاعر به فلسفه‌ی یونان و آثار ابن سینا و برخورد روشن بینانه اش نسبت باحکام دینی، بهانه‌ی اتهام او به داشتن ارتباط با اسماعیلیه بوده است.

ضمیرم ابروسخن گوهر است و دل دریا
زبان منادی این گوهر و زمانه بها
بچون منی که ز اقراں خود سبق برم
گر اهل گنجه تفاخر کنند هستروا

در ابیات فوق که مطلع «قسم نامه» است ابوالعلاء سوکند یاد میکند که به وی افتراء زده شده است. خاقانی نیز در این هنگام متهم به فرار از کشور گشته و بفرمان منوچهر دستگیر و زندانی میگردد.

سلسله اشعار «حبسیه»ی شاعر چون فریاد اعتراض وی علیه محیط و دوران طنین انداز میگردد. سنخنور سترگ که از محیط خفقان آوردربار جانش بلب رسیده بود پس از آزادی از زندان برای دوری موقت از محیط تیره و پر عذاب زاد گاهش، تصمیم میگیرد به عراق برود، لذا با اجازه‌ی منوچهر به سفر میپردازد. خاقانی هنگام سفر با دانشمندان و شاعران نامی و برجسته‌ی شهرهائی که در آنها بوده ملاقات کرده و باتاثرات فراوانی به میهن بازگشته در آرزوی دورشدن از محیط دربار به زندگی ادامه میدهد. برای رهائی اردغده‌های محیط دربار مرتب سفر میکند و به دربند. گنجه، بردع و بیلقان و بعنوان نماینده‌ی دربار به خان نشینان دیگر میرود. باهمه‌ی اینها محیط دربار در نظر او زندانی پیش نبود. شاعر بهانه‌ی زیارت کعبه یکبار دیگر تصمیم به سیاحت در خاور نزدیک میگیرد و بهمین منظور از امیر اجازه‌ی سفر میخواهد. وی راهی بغداد که مرکز فرهنگی خاور محسوب

میگردید میشود و با دانشمندان برجسته‌ی آنجا ملاقات میکند. خاقانی به مقر خلیفه رفته و از شهرهای مکه، مدینه، شام، موصل دیدن کرده و در همه جا با احترام فراوانی مقدمش را پذیره میشوند. قصیده‌ی فلسفی مشهور «ایوان مدائن» که بهره‌ی تأثرات قلبی شاعر پس از بازدید از خرابه‌های «طاق کسری» دربار شکوهمند شاهان ساسانی میباشد محصول همین دوران است.

پس از بازگشت خاقانی به شروان روابطش با دربار تیره ترمیگردد. باوجود این منوچهر شروانشاه با کناره‌گیری قطعی او از دربار موافقت نمیکند، خاقانی مانند یک مشاور و دبیر در دربار باقی میماند، اما بیکس و تنها.

خاقانی بزودی خویشاوندان نزدیک خود یعنی عمویش که بیش از پدر دوست میداشت و پسر عمویش را از دست میدهد. مرگ اقوامش بر پریشانی و اضطرابات درونی وی میافزاید. این صفحات اندوهناک زندگانی شاعر در «تحفة العراقین» با مضامین بدیعی برشته‌ی تحریر در آمده‌است. لیکن در دورانی که محیط از خاقانی روبرگردانده بود وی باز هم از آفرینش ادبی باز نمانده و در رابطه با رویدادهای تاریخی کشور آثار نوینی بوجود میآورد.

در سال ۱۱۶۴ منوچهر وفات مینماید و پسرش اخستان اول جانشین پدر / ۱۱۹۴ - ۱۱۶۴ / میشود. اخستان هنوز در زمان ولیعهدی خود با رفتارش خاقانی را آزرده خاطر ساخته بود و شاعر همان موقع به شاه شکایت کرده بود:

خلفت را که چشم بد مرساد
حرمت من نکو نمیدارد
آبرویم ببرد بز سر زخم

زخمه گین فرونمیدارد
جامه جاه من درید چنانک
دل امید رفونمیدارد
حرمت بیست ساله خدمت من
تونگهدار کونمیدارد

اخستان باوجود اینکه خاقانی را از وظیفه‌ی دبیری بر کنار کرد و املاکی را که از طرف دولت با و بخشیده شده بود، مصادره نمود باز هم به دور شدن وی از دربار رضایت نداد، چونکه نمیخواست شاعر پر قریحه‌ای مانند خاقانی مقیم دربار دیگران گردد و فرمانروایان دیگری را وصف نموده، سبب اشتها ر آنان شود. تمام اینها وضع خاقانی را که بی آنهم چندان مناسب نبود وخیم تر میسازد. دشمنان و اعیان ناراضی از افکار مترقی شاعر از اینگونه رفتار شاه استفاده کرده و میکوشند نفاق بین اخستان و خاقانی را هر چه ژرفتر نمایند. آرزوی ترك کشور در اندرون شاعر روز بروز فزونی می‌یابد. وی میخواهد باز هم بسفر مکه برود اما رضایت دربار را نمیتواند جلب نماید. بالاخره تمام این حوادث برای بار دوم سبب دستگیری وزندانی شدن وی میگردد. خاقانی این رفتار دربار را که قریب سی سال در وصف آن شعرها سروده موجب شهرتش گردیده بود، این بار با اشعار انتقادی نوینی استقبال میکند.

پس از آزادی شاعر از زندان، فرزند دلبندهش رشید، دختر و همسرش که مدت ۲۵ سال با وی زیسته بود وفات می نمایند. رشید جوانی تحصیل کرده و شاعر بود، چندین زبان میدانست. خاقانی از مکه ببغداد مراجعت کرده و از آنجا به تبریز رفته و ساکن میشود و دیگر بشروان بر نمیگردد. اما پس از کوچ کردن خاقانی از شروان، اقامتش محض در تبریز امری تصادفی

نمود و با روح میهن پرستی او بستگی داشت. خاقانی در یکی از آثارش این مسئله را توضیح داده و مینویسد که در عراق و ایران گرچه بر سرم طبقی سیم و زر نثار نمایند، باز هم حسرت وطن قلب مرا آکنده از غم و اندوه خواهد نمود و روزگارم بخوشی نخواهد گذشت. ولی دوران زندگی شاعر در تبریز نیز چندان قرین سعادت نبوده است.

خاقانی زمانیکه در بغداد بود خبر مرگ فرزند اخستان را می شنود و برای او نامه‌ی تسلیت بآمیز میفرستد. پس از این اخستان برای خاقانی مستمری تعیین مینماید و طی نامه‌ای وی را به بازگشت به شروان دعوت میکند. شاعر مودبانه از پذیرفتن این دعوت سرباز میزند.

خاقانی زمانی در وصف پسران شمس‌الدین ایلدگز / ۱۱۷۴ - ۱۱۳۶ / محمد جهان پهلوان / ۱۱۸۱ - ۱۱۷۱ / و بخصوص قزال ارسلان / ۱۱۹۱ - ۱۱۸۶ / از اتابکان آذربایجان نیز اشعاری سروده بود. قزل ارسلان با توجه به همه‌ی این مراتب شاعر رابه دربار خود دعوت مینماید. اما خاقانی به این پیشنهاد نیز تن در نمیدهد.

خاقانی تصمیم میگیرد به خراسان / شاید هم خوارزم / برود. اما در راه ماموران حاکم‌ری جلوی او را میگیرند و بوی اجازه‌ی رفتن به خراسان را نمیدهند و بهانه‌ای میتراشند و خاقانی را مجبور به بازگشت مینمایند. شعر معروف «نگذارند» شاعر در همان زمان سروده شده است. ساعر بتبریز باز میگردد و تا آخر عمر در آنجا بسر میبرد. خاقانی در شهر تبریز هر چند زندگی مرفهی داشت. ولی باز هم قلبش در حسرت زادگاهش شروان که تا سرحد جان دوستش داشت می‌طپید. وی بسیاحت شهرهای ابهر و مراغه و غیره میپردازد. اما رابطه‌اش را با شروان قطع نکرده مکاتبه می‌نماید. شاعر توانا در سال ۱۱۹۹ بسن ۷۵ سالگی

با قلبی آکنده از حسرت و طن در شهر تبریز بدرود زندگی میگوید. معاصرینش در باره‌ی مرگ شاعر قصاید حزن انگیز بسیاری سروده‌اند. نظامی گنجوی در گذشت شاعر را ضایعه‌ی اسف انگیزی برای شعر و هنر شمرده و قطعه‌ای نیز در رثاء او سروده‌است. خاقانی در «مقبرة الشعراء» تبریز بخاک سپرده شده‌است.

* * *

یکی از برجسته‌ترین نمایندگان شعر ما در سده‌ی دوازدهم پیش از نظامی خاقانی شروانی است که قریب شصت سال به آفرینش پرداخته و میراث ادبی سرشاری از خود بجای گذاشته‌است. با وجود اینکه اکثر آثارش مفقود شده، بازهم دیوانش، مثنوی معروفش بنام «تحفة العراقین» اشعاری که تحت عنوان «خاتم الغرایب» سروده و همچنین بعضی از نامه‌هایش بنام «منشآت» در دست است.

خاقانی، آفرینش ادبی خود را با اشعار غنائی کوچک در موضوع عشق و محبت آغاز نموده و تا آخر عمر نیز از سرودن این نوع شعر دست نکشیده‌است. در این اشعار غنائی، در زمینه‌ی عشق، وضع اسفناک روزگار مورد بحث و بررسی قرار میگیرد و آرزوهای جوانی شاعر، عشق آزاد و بطور کلی امیال آزادی خواهانه‌ی وی صمیمانه و بطرزی شیوا توصیف میگردد. شاعر زیبایی طبیعت را با «عشق» و محبت فراوان وصف نمود و دلداری خود را با این زیبایی‌ها مقایسه کرده و برای او ارزش بیشتری قائل میشود. در غزلیات و رباعیاتش نیز زیبایی انسان را ستوده و انسان را همانند اشرف مخلوقات ترنم نموده و آنرا یگانه موجود لایق پرستش میداند. طلوع خورشید، سپیده دم، شبهای مهتاب و پرستاره، پرواز پرندگان، نگاه‌آهو،

نغمه‌ی بلبل، زمزمه‌ی آبشار و غیره همه بوجود انسان زیبا هستند. انسان در زیبایی خود، بر اینها برتری دارد. چونکه انسان دارای خصوصیاتِ چون وفا، صداقت، الفت و محب می‌باشد:

از بلبل گل پرست خوش ساز تری
وز قمری نغز گوی طنز تری
در حسن زطا وس سرافراز تری
کبکی و زدراج خوش آواز تری

عشق پاک آزمایشهای دشواری نیز در بر دارد. شاعر اندوه و شادی های قلب عاشقی را که در آرزوی وصال می‌طبد، خواستها و آرزوهای شیرینش را طی غزلیات و رباعیاتی دلنواز چون برده‌ی موسیقی توصیف مینماید.

شدباغ زشمع گل رعنا روشن
وز مشعل لاله گشت صحرا روشن
از پرتو روی آتشین رخساری
گردید چراغ دیده ما روشن

رباعیاتی که شاعر در وصف عشق و یا سوزفراق و حسرت سروده از نقطه نظر موضوع و قوه‌ی تاثیر بیاتیهای آذربایجانی را بیاد میاورند. خصوصیات غزلیات خاقانی که در غزل قرون وسطی دیده نشده جلب نظر میکند. شاعر در غزلیاتش از تحکیمه و مکالمه نیز بهره گرفته است. برای نمونه غزل زیرین را از مد نظر بگذرانیم.

مست تمام آمده است بر در من نیمشب
آن بت خورشید روی و آنمه یاقوت لب

کوفت باواز نرم حلقه در کای غلام
 گفتم کاین وقت کیست بر در ما ایعجب
 گفت منم آشنا، گرچه نخواهی صداع
 گفت منم میهمان، گر چه نکردی طلب
 او چو در آمد زدر بانگ بر آمد زمن
 کایننت شکاری شگرف، وینت شبی بوالعجب
 کردم بر جان رقم شکر شب و مدح می
 کاملدن دوست را بود زهر دو سبب
 گرنه شبستی، رخس کی شودی بی نقاب
 ورنه می استی، سرش کی شودی پر شغب
 گفتم اگر چه مرا توبه درست است، لیک
 در شکنم طرف شب با تو به شکر طرب
 گفتم کزبهر خرج هدیه پذیرد زمن
 عارض سیمین تو این رخ زرین سلب
 گفت که خاقانیا روی تو زرقام نیست
 گفتم معنور دار زر ننماید به شب

سرودن غزل بطرز مکالمه روش نوینی بشمار میرود. و یا
 در غزل دیگر: دلدار شاعر را ترك گفته بجای نا معلومی رفته
 است. وی در جستجوی دلدار خود است. همه جارا جستجو میکند
 و از پا میافتد. کسی سراغی از او نمیدهد. افکار بسیاری در
 مخیله اش خطور مینماید. پرسش کنان به کود کی بر خورد
 میکند:

ناگاه کود کی گفت دیدم دلی شکسته
 در دام زلف یاری افتاد و مبتلا شد

خاقانی در غزلیاتش اشخاصی را که عشق را بچشم حقارت

مینگرند و از این احساسات نجیب و بزرگ محروم هستند به باد انتقاد میگیرد. غزلیات شاعر در ذم صفاتی از قبیل حیلله گری، دروغگویی، شهرت پرستی و بیان اضطراب و اندوه قلب انسان در پیشرفت اشعار غنائی تاثیر بسزائی کرده است. این آثار در کشور هائی که ژانر غزل در آنها رواج یافته هنوز هم تاثیر خود را از دست نداده اند.

* * *

قصیده در آفرینش ادبی خاقانی جای مهمی را احراز می‌نماید. شاعر فقط بسرودن انواع مختلف قصیده، مرثیه، فخریه، مدحیه اکتفا ننموده بلکه با وارد کردن موضوع اجتماعی و فلسفی در ژانر قصیده سبگ نوینی در ادبیات خاور میانه بنیان نهاده است. شاعر در مدحیه های بشمار خود اعیان مختلف دربار فرمانروایان شروان، شاهزادگان و اتابکان فارس را توصیف کرده است. وی اشعاری بنام رجل فرهنگی و ادبی دوران خود سروده است. لیکن مدحیه های خاقانی خواه از دیدگاه فکری، خواه از دیدگاه هنری با مدحیه های پیش از دوران وی تفاوت دارد. شاعر هر چند در اشعارش مملوح خود را با عبارات مبالغه آمیز، غیر طبیعی و باور نکردنی وصف میکند، اما در همانجا نیز فرصتی می‌یابد که افکار اخلاقی و انسانی خود را به عالیترین طرز ادبی تبلیغ نماید. مدحیه های خاقانی از دیدگاه بدایع افکار، معانی گوناگون و تعویض سریع موضوعات دقت نظر را جلب می‌نماید. در اینگونه قصاید مدح و تعریف برای شاعر نقش «وسیله‌ای» را داشته که توسط آن توانسته است حق، عدالت، عواطف انسانی، میهن پرستی و جهان بینی خود را نسبت به حیات و دنیا و زیبایی های سحر آمیز طبیعت ابراز دارد.

قصایدی که خاقانی در مدح شروان شاهان سروده با پیشروترین افکار علمی و فلسفی عصر خود بستگی داشته و سرشار از مضامین غنائی در وصف زیبایی های طبیعت و انسان میباشند. شاعر در نوع شعر قصیده پدیده‌ی نوینی وارد کرده است که در قصاید مدح آمیز دوران قبل از خود دیده نشده است. باوجود اینکه آغاز این آثار با وصف زیباییان، تعریف مجالس می گساری آنها را با آداب و رسوم گذشته مربوط میسازد، ولی تصویر حوادث حیاتی و بیان بینش علمی و فلسفی، بر آن قصاید ویژگی نوینی بخشیده است. قصیده ای که در مدح شروانشاه منوچهر سروده شده از مد نظر بگذرانیم. شاعر از بیت «اگر در این جهان فانی در امان میخواهی باشی، منوچهر را مدح کن، چونکه او مانند شیر قدرتمند و فاتح کشور هاست». مانند وسیله‌ای جهت بیان مطلب استفاده کرده سپس از وضع خود در دربار و شکایت از حیات طاقت فرسای خود سخن میراند:

باهمه کازاد نیست یکسر مویم ز تو
 نیست ترا از وفا بر سر مویی نشان
 گرچ زافغان مرا با توزبان موی شد
 در همه عالم منم موی شکاف از زبان
 طبع چو خاقانی بسته سودا مدار
 بشکن صفرای او زآن لب چون ناردان
 عهد کن، تازه کن، کو سخنان تازه کرد
 خاصه ثنای ملک کرد ضمیرش ضمان
 ناصر ملت طراز، قاهر بدعت گداز
 شاه خلیفه پناه، خسرو سلطان نشان

واضح است که در این شعر بموازات تعریف امیر همچنین از بی وفائی وی، بطور کلی از آزاد نبودن هنرمند و سلب آزادی

از شعر و شاعر بحث میشود. خاقانی بیت های بعدی را بوصف مناظر اعجاز کرطبیعت منحصر مینماید. فرا رسیدن بهار، بیداری زمین خفته، شکفتن گلها، دمیدن سپیده، در خشیدن ژاله های مروارید فام بر روی شاخه ها، نغمه سرائی قمریان و نگهبان این زیبایی ها، ماه را ترنم مینماید:

بید بر آورد برگ آخته چون کوش اسب
سبزه چو آن دید کرد چاره بر گستوان
از پی سود بهار یاسمن آذین ببست
بستان کان دید کرد قبه ای از ارغوان
مجاس گلزار داشت منبری از شاخ سرو
بلبل کان دید کرد زمزمه بیکران

بعد از این خاقانی باز هم با تشبیهات مبالغه آمیز به مدح منوچهر میپردازد. از تبدیل شهر شر خیز شروان به شهر خیر و نیکی در زمان حکمرانی منوچهر و نیز فروزان گشتن ستارگان بر اثر ضربات شمشیر و نیزه ی شاه در جنگ سخن میگوید و در پایان بیم و هراس دشمن را بمیان میکشد و قصیده را بانتهای میرساند:

گونه حصرم گرفت تیغ تو و علو
ناشده انگور می، سرکه شد اندر زمان
چرخ مقرنس نهاد قصر مشبك شود
چون زگشاد تو رفت چوبه، تیر از کمان
خسرو صاحب خراج بر سر عالم توئی
بنده بدور تو هست شاعر صاحبقران

قصیده ای را که در مدح اخستان سروده از مد نظر بگذرانیم.

این قصیده بشکل ترجیع بند و با وزن ریتمیک و قافیه های داخلی سروده شده است. بخش نخست با وصف بامداد آغاز میگردد. شاعر از بزمی که با مداد*ان آراسته است بحث کرده و اخستان را و فرمانروای جهان معرفی مینماید. بندوم در وصف می گساری است. در بند سوم مجلس پریان و بزم سلیمان نامیده میشود و در آن نوازندگان و خوانندگان توصیف میگردند. بند چهارم در تعریف بزم زیباییان بوده صحبت از تجدید عهد و پیمان بمیان میآید. شاعر در اینجا بقداد را بخاطر آورده و داستانی را که در آنجا در وصف زیباییان سروده است بازگو مینماید. در بند پنجم در باره ی زیبایی که در کنار دجله دیده و از عشق خود بآن سخن میراند:

چون عزم داری راه را دل چون دهی دلخواه را
فرمان شاهنشاه را بر دل نگهبان دیده ام

در بندهای بعدی شاعر از پشیمانی خود و احتراز از زیبا رویان بحث کرده سپس به مدح شاه میپردازد. اثر را با تعریف لشکر، قهرمانیها و عدالتهای وی پایان میرساند. چنانکه دیده میشود در این جا هم بیشتر از تعریف شاه، ترنم زیبایی های حیات، مناظر طبیعت، تصویر بزم ها، خواستها و آرزوهای شاعر و مناسباتش به رویدادها جای اصلی را میگیرد. اینگونه قصاید در ایام جشن و سرور مردم سروده شده و در مجالس شاه خوانده میشد. در مدحیه های شاعر به مسائل مهمی چون دعوت به داد گری و احتراز از اعمال بد جای زیادی داده میشود. وی در مدحیه هایش شاهان را پند و اندرز داده و آنانرا دعوت به داشتن خصائلی چون انصاف، مرحمت و سخاوت مینماید. شاعر مملوحانش را از می گساری و عیاشی بر حذر داشته، می را با دیو مقایسه نموده میگوید: «مگذار دیو بر پری چیره شود» و خاطر نشان میسازد که می گساری حوادث فلاکتباری را

در بر دارد. شاعر برای موثر بودن اندرزهایش از قدرت کلام بدیع سود جسته و با مراجعه به حوادث تاریخی به معاصران خود گوشزد مینماید که در مقابل اعمال زشت و پلید خود مسئول بوده و تاجدارانی که سالهای متمادی خون مردم را مکیده‌اند با بدیختی‌های بیشماری روبرو خواهند شد.

خاقانی با استفاده از استعاره عیش و عشرت را به ماران خونخوار ضحاک که آزار دهنده‌ی انسانها میباشند تشبیه نموده و در مقابل، عدالت و داد گستری را بمثابه‌ی لشکر فریدون میداند که نابود کننده‌ی ماران وی هستند. سپه‌ر حکمرانان را به خود داری از ظلم و ستم و گرایش به دאوری مینماید.

شاعر در مدحیه‌هایش فرمانروایانی را که که بساختن پل، راه، سد، حفر قنوات و اینگونه کارهای عام المنفعه مشغولند مورد تحسین قرار داده و درباریان را به کوشش برای آبادانی کشور ترغیب و تشویق مینماید و همچنین مبارزه‌ی را که برای حفظ استقلال کشور انجام میگردد با علاقه‌ی فراوان ترنم میکند. اینگونه قصاید شاعر از اهمیت تاریخی بر خوردار هستند.

اما آنچه که نام خاقانی را جاوید ساخته قصاید فلسفی وی میباشند که پس از دوری از دربار علیه رژیم فئودالی سروده است این قصاید که بیانگر اعتراضات خلق میباشند امروز نیز اهمیت خود را از دست نداده‌اند.

در ساعت زمانه زراحت نشان مخواه

ترکیب عافیت زمزاج جهان مخواه

در داغ دل بسوز و زمرهم اثر مجوی

با خویشتن بساز و زهمدم نشان مخواه

در قصیده‌ای که با ابیات فوق شروع میشود شاعر نه تنها غم خود، بلکه آنگوه انسانهای پیشرو زمانش و شکوه‌های آنان را

بازگو نموده است. شاعر که قربانی کشمکشهای دربار شده و شکوفه های آرزوهایش پژمرده گردیده بود، علیه اهریمنان زورمدار و حق کشی های ثروتمندان بیامی خیزد. در این قبیل اشعار خاقانی سترگ در کنار افشاگریها و انتقادات شدید اعتراضات او نیز بچشم میخورد. خاقانی درباریان نابکار را افشاء معاصرانش را به مبارزه با آنان دعوت مینماید. وی با جسارت تمام پوچ بودن دنیای معنوی معارضانش را بیان کرده و آنان را بباد استهزاء میگیرد:

امروز جاه و مال خسان دارند
بازار دهر بوالهوسان دارند
در غم سرای عاریت از شادی
گر هیچ هست هیچ کسان دارند
دولت باهل جهل دهند، آری
خوان مسیح خر مگسان دارند

همانطوریکه در فوق یاد آور شدیم خاقانی دوبار، هم در دوران منوچهر و هم در سالهای حکمرانی اخستان، بزندان افتاد. سلسله اشعار شاعر در دوران زندان و پس از آن که حبسیات نام گرفته از دید گاه تفکر و مضمون بسیار جالب و در خور دقت است. وی در این اشعار از وضع اسفبار خود در زندان سخن رانده و زندگی آنجا را با گفتاری شیوا و غرابیان نموده است دستگیری و زندانی شدن سخنور بیگناه که روزگار خوش و آزادی داشته است، روحیه اش را متزلزل می نماید اما نمیتواند غرور و ایمانش را در هم بشکنند.

چون کنار شمع بینی ساق من دندانان دار
ساق من خائید گوئی بخت دندان خای من

محنت و من روی در روی آمده چون مغز گوز
 فندق آسا بسته وزن سقف محنت جای من
 زانکه داغ آهنین آخر دوی در دهاست
 ز آتشین آه من آهن داغ شد بر پای من
 منجنیق صد حصار ست آه من و غافل چراست
 شمعشان بی منجنیق از صدمه نکبای من

سخنور وضع غیر قابل تحمل خود را بصورت تاجر آوری
 تصویر نموده از بیباکی و ایستادگی مردانه اش در مقابل دشمنان
 خود سخن رانده و با فاطمیت ابراز میدارد که نه شکنجه و نه
 زندان قادر به درهم کوبیدن عزم راسخش نبوده بر عکس تمایلات
 دشمنانش آوازه‌ی شهرت و اشتهاش فراگیرتر خواهد شد:

نافه مشکم که گربندم کنی در صد حصار
 سوی جان پرواز جوید طیب جان افزای من
 آبنوسم، در بن دریا نشینم با صلف
 خس نیم تا بر سر آیم کف بود همتای من
 جان فشانم، عقل پاشم، فیض رانم، دل دهم
 طبع عامل کیست تا گردد عمل فرمای من
 وز دگر سو چون خلیل‌الله دروگر زاده‌ام
 بود خواهر گیر عیسی مادر ترسای من

شاعر در ابیات فوق به دشمنانی که او را بعلت اینکه پسر
 درود گر است دست می انداختند به مقابله پرداخته و بداشتن
 چنین پدر و مادری افتخار مینماید.

مالك الملك سخن خاقانیم، کز گنج نطق
 دخل صد خاقان بود يك نکته غرای من

سخنور با نگارش بیت فوق در مقابل بد خواهان و کینه
 توزان قد بر افراشته و خود را در دنیای سخنوری برتر از
 خاقانها و شاهان شمرده و شکست نا پذیری خود را نشان میدهد.
 خاقانی در یکی از اشعارش که در زندان سروده بازهم از وضع
 وخیم دوران زندگی‌اش در زندان صحبت بمیان آورده متذکر
 میشود که دیگر فرشته‌ی رفاه و آسایش او را ترك گفته است.
 شاعر اندوهناك است و رنگ پریده‌ی وی بدیوارهای زندان نیز
 رنگ یاس داده است. وی همانند بلبل نا امید گلستان، در میان
 انبوه خار دست و پا میزند. خاقانی وضع زندان خود را ماهرانه
 در يك شكل فشرده و تعمیم یافته چنین بیان میکند:

جان شد اینجا چه خاک بیزد تن
 کابخورش ز خاکدان بر خاست
 جامه کازر آب سیل ببرد
 شاید ار درزی از دکان برخاست
 چرخ گویی دکان قصابی است
 کز سحر تیغ خون فشان بر خاست

شاعر با ابیات زیر زمانه اش را چنین تو صیف مینماید:

گر برفت آب روی ترس برفت
 کله مرد و غم شبان بر خاست
 دل خرد مرا غمان بزرگ
 از بزرگان خرده دان بر خاست
 بعد کشتن قصاص خاقانی
 از در شاه شه نشان بر خاست

خاقانی در این اشعار در برابر درباریان رجز خوانی میکند

و میگوید که انتقامش کشیده خواهد شد. لذا نه در خواست عفو و بخشایش میکند و نه عجز و لایه مینماید. وی در نامه ای که از زندان بوزیر مینگارد بازهم از مقاومت مردانه اش در مقابل شکنجه و آزار سخن بمیان آورده، مغرورانه پدر نجارش را بیاد میآورد.

در آن مبین که ز پشت درودگری زاده است
کجا خلیل پیمبر هم از درودگزراد

خاقانی در این شعرش طبع موزون خود و مهارت بینظیرش را در هنر شعر متذکر شده از دشمنان کثیر و بد اندیشان بی رحم سخن رانده و از خصومت کسانی که رموز و فنون شعر را به آنها آموخته زبان به شکوه و شکایت می گشاید:

زبنده موی برند آن و این در این صنعت
اگر چه موی شد از آن و این در این بنیاد

در اشعار خاقانی و بویژه در حبسیاتش آرزوی داشتن دوست وفادار، همفکر و همراز دقت نظر را بخود جلب مینماید. شاعر در چنین دقایق سخت زندگانی که نمیتوانست برای خود پشتیبان معنوی بیابد، در باره ی دوستی و مودت ملا حظات جالبی بیان کرده و مردم را به وفاداری در دوستی و دانستن ارزش آن دعوت نموده است.

اعتراضات شدید وی نسبت به حیات و بی عدالتیهای قوانین حاکم، در اشعار حبسیه شاعر بیشتر از شکایاتش دیده میشود. در بین این اشعار قصیده ای که «شکایت از حبس و خواهش از قیصر روم برای آزادی» نام دارد و با مطلع:

فلک کرورترست از خط ترسا
مرا دارد مسلسل راهب آسا

شروع میشود بسیار جالب است.

در این قصیده شاعر از وضع اسفبار خود و پایداری مردانه اش در مقابل طعن ها و اجتناب از دربار عباسیان، نخواستن کمک از سلجوقیان و همچنین رنجیده خاطر شدنش از رفتار حکمرانان ستمگر مسلمان سخن رانده است. شاعر در این اثر که در سال ۱۱۶۴ - ۱۱۶۳ سروده با عظمت و بی‌ژدی آفرینش ادبی وحس غرور طبیعی خود نشان داده که بر تاریخ دین مسیحی و نیز بتاریخ همه‌ی ادیان خاور و قوف کامل دارد.

در سایر اشعار دوران زندان خاقانی نیز بازتاب اندوه ژرف، شکایات، اعتراضات، شهامت و جسارت وی بچشم میخورد. این اشعار آشکارا نشان میدهد که محیط فتودالی قرون وسطی قادر به ارزیابی استعداد های سترگ نبوده است. هنرمند سترگ که تمام مصائب چشیده را تعمیم بخشیده تمام این ها را مانند در ده‌ای انسانیت و فلاکت بشریت به خوانندگان خود تقدیم میدارد. اشعار مربوط به دوران زندانی خاقانی طی قرون متمادی قوه‌ی تاثیر خود را حفظ نموده و علت هیجانی که امروز انسان هنگام خواندن آنها حس میکند همین است.

* * *

در آفرینش خاقانی حس آزادیخواهی بسیار قوی است. نفرت و انزجار وی از محیط دربار قبل از هر چیز با افکار آزادیخواهانه‌ی او بستگی دارد. هتگ حیثیت انسان در دربار و از دست دادن عزت نفس بخاطر يك لقمه نان باعث خشم و غضب او میشود. روی همین اصل است که خاقانی شخصیت انسان را والاتر از هر چیز شمرده، در آثارش از آزادی سخن رانده و آنرا نعمتی بی‌همتا نامیده است.

شاعر از موانعی که سبب محدودیت آزادیهای انسان

میگردند و در مقابل آرزوهای مقدس آن سدی بوجود میآورند با نفرت سخن رانده و آز و حرص ثروت اندوزی و راحت طلبی را عاملی برای محرومیت انسان از آزادی شمرده است. از این نقطه‌ی نظر اشعاری که در وصف «نان» سروده جالب توجه است. این سخنسرای نامی تجربیات تلخ زندگی خود را ملاک قرار داده از نقش نعم مادی در حیات معنوی و سرنوشت انسان با درد درون سخن گفته اظهارمیدارد که انسان در حالیکه میتواند به نیروی عقل و همت خود به اوج ترقی برسد، بخاطر يك لقمه نان خوار و زبون میگردد:

تا کی بدبست ناکس و کس زخمها زنند
بر گرده های ناموران گرده های نان

واضح است که در این شعر مراجعه‌ی شاعر به نان معنای رمزی دارد. منظور شاعر از نان تمام نعمت های مادی میباشد و حرص و آز و ثروت اندوزی را علت عمده‌ی فاجعه‌ی انسانها محسوب میدارد:

آدم ز حرص گندم نان نأشده چه دید
با آدمی مطالبه نان همان کند
بس مور که به بردن نان ریزه ای ز راه
پی سوده کسان شود و جان زیان کند
آن طفل بین که ماهیکان چون کند شکار
بر سوزن خمیده چویکپاره نان کند

خاقانی چون قرزند دوران خود بی شك معتقد به دین بوده است. لیکن در آفرینش ادبی شاعر مراجعه به دین عوامل دیگری هم در بر دارد. در شرایط قرون وسطی برای مبارزه‌ی فکری یا فرمانروایان کشور، در باریان پر تفوذ و حامیان

روشنفکر آنان، عدالت خواهی و راستگوئی شاعر بی شك بدون كمك روحانیون موثر واقع نمیشد.

استناد دائمی شاعر به محمد پیغمبر و روحانیون مشهور دورانش، خود ناشی از همین امر میباشد. شاعر اندیشمند برای فلسفه‌ی یونان و اندیشه‌های ابن سینا اهمیت بسیاری قائل بود، ولی با وجود این بعضی اوقات مناسبات منفی وی نسبت به فلسفه‌ی عتیق و اندیشه‌های ابوعلی سینا نیز از این دیدگاه باید درك شود.

خاقانی در اکثر آثارش اسامی ارسطو و افلاطون را با احترام یاد می نماید. وی زمانیکه میخواهد نشان دهد که عمویش شخص دانشمندی بوده او را بقراط و ارسطوی زمان می نامد. مصراع «ای پور علی زبوعلی چند» شاعر در «تحفة العراقرین» نشانگر و ابستگی آثار ادبی اولیه‌ی وی با آثار ابو علی سینا می باشد. خاقانی منادی سترگ علم بوده است. سخنور برای عقل و ذكاء انسان ارزش بسیار قائل بوده، قدرت آفرینش آن را ستوده و معاصرینش را بفرا گرفتن علم و تبلیغ آن دعوت نموده است. شاعر در آثارش بکرات از اصطلاحات نجوم، تاریخ، فلسفه بهره گرفته است. این نیز نشانگر آشنائی او با علوم متداول زمان و کوشش برای تبلیغ آن در آثارش میباشد.

شاعر در آثار فلسفی خود منشاء دنیا، خلقت و قوانین طبیعی را مورد بررسی قرار داده، به دلایل فلسفی بیش از قوانین دینی متکی میشود. از این دید گاه شعر «ایوان مدائن» یکی از نمونه‌های زیبای قصیده‌ی فلسفی در ادبیات آذربایجان بشمار میرود و هم از نقطه نظر مضمون و هم از لحاظ سخنوری حقیقتاً مانند یکی از اشعار بی همتای شعر جهان دقت نظر را جلب می نماید. شاعر این اثر را در نخستین سفر خود به مکه سروده است. پایتخت قدیمی شاهان ساسانی مدائن در نزدیکی‌های

بفداد که تا با امروز خرابه های آن باقی مانده است شاعر بزرگ را وادار به تفکر نموده و سبب بوجود آمدن اثر پر مضمونی گردیده که بیانگر افکار فلسفی وی در باره ی سر نوشت بشریت میباشد. خاقانی خواننده ی خود را به دوران قدیم برده و حوادث گذشته را بوی خاطر نشان میسازد. وی برای این اثر فلسفی موثر و پر معنای خود بحر مناسبی انتخاب کرده است. شاعر توانسته با چشمی عبرت بین خرابه های مدائن را مشاهده کرده و تصویر نماید که زمانی از آنجا بر جهان حکم رانده میشد و نواهای خوش موسیقی از آن بر میخاست. حالا این قصر خرابه زاری بیش نیست و از آنجا فقط ناله ی جفد بگوش میرسد. شاعر این را فاجعه ی بشریت دانسته و خواسته بمعاصرینش خاطر نشان سازد که عاقبت سلطنتی که بر پایه های ظلم و ستم بنا گردیده باشد چنین است. وی به شاهان پند میدهد که از تاریخ درس عبرت بگیرند و با جسارت تمام ثابت کرده که از دربارهای معظمی که مرکز ظلم و ستم هستند نشان و اثری بر جای نخواهد ماند. خاقانی افکار فلسفی خود را تعمیم بخشیده بزبان سنگهای کاخ ویران چنین گفته است:

۰۰۰ آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی
جفد است پی بلبل. نوحه است پی الحان.
ما بار که دادیم، این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران گویی چه رسد خذلان!

او تاجدارانی نظیر انوشیروان، هرمز و پرویز را بخاطر میآورد که زمانی دنیا را به هموردی می طلیدند:

۰۰۰ مست است زمین زیرا خورده است به جای می
در کاس سر هرمز خون دل نوشروان.

...گفتی که کجا رفتند آن تاجوران، اینک
زایشان شکم خاک است آبستن جاویدان.

شاعر خیام وار میگفت در خمی که دهقان نهاده، جسد
پرویز و درمئی که از درخت رز بدست آمده خون دل شیرین
وجود دارد و قانون بقای ماده را بزبانی شاعرانه چنین بیان
میکرد:

خون دل شیرین است آن می که دهد رز بن
ز آب و گل پرویز است آن خم که نهد دهقان

شاعر میگوید اثرش را از سفر مکه به شروان تحفه آورده
و بعد از ذم ناپایداری جهان اظهار عقیده میکند که ممکن است
فردا خود خاقان بدر درویشی که امروز از وی کمک میطلبد،
بگدائی برود.

یکی از آثار فلسفی خاقانی که در ادبیات خاور اشاعه‌ی
زیادی یافته و بعد از وی سخنسرایان بزرگ بارها بر آن نظیره
نوشته‌اند «قصیده‌ی شینیه» است. عده‌ای اظهار میدارند که نام
این اثر «مرآت الصفا» است، در حالیکه «مرآت الصفا»
پاسخی است که ناصر خسرو دهلوی شاعر برجسته‌ی هند بر این
قصیده سروده است. عبد الرحمان جامی، علیشیر نوائی و محمد
فضولی شعرای توانای خاور نظیره‌هایی بر این قصیده‌ی فلسفی
نگاشته‌اند.

خاقانی در «قصیده‌ی شینیه» بر نقش ذکاء و تفکر در امر
کشف اسرار حیات و گشودن معماهای زندگی ارج بسیار
نهاده، درعین حال تأیید میکند که هنوز این اسرار تماما درک
نشده است. وی میگوید هر چه عمر میگذرد دشواری‌اش در
مطالعه‌ی اسرار این معماها افزایش می‌یابد و انسان در درک

کائنات عاجز است و مردم را باندیشیدن و آموختن دعوت مینماید. شاعر از لذت نفوذ در ژرفای اسرار کائنات نیز سخن گشوده و افکار خود را به شهد تشبیه نموده است.

خاقانی میگوید نفس انسانی او را بسوی ذلالت سوق میدهد، ولی ضمنا باور دارد که همت عالی قادر است او را باوج سعادت برساند. وی از اعتلای معنوی انسانهای خورشید همت، اسارت کسانی که گرفتار نقش خود هستند و آزادی مردانی که از آز و طمع دوری میگزینند سخن گشوده است. خاقانی کاخ شاهان را به تار عنکبوت تشبیه نموده و گفته است که درون این پرده مزین که ظاهراً به پرده توری شباهت دارد جز مگس چیزی موجود نیست، مصلحت میبیند که انسان بجای اینکه چون ماهی زندگی کند که ظاهرش پر پولگ و باطنش خالی است، چون صلف باشد که ظاهرش صاف و درونش پر گهر است. شاعر که نقش بزرگ اراده را در درك اسرار جهان خاطر نشان ساخته، آرزو نموده که حرص و آز بر اراده غالب نگردد. میگوید که جام مهری که از دست دوست میرسد چون آب حیوان خضر پر ارزش است. شاعر دعوت میکند از دهات فقیر خراج دریافت نشود و بعد از اینکه شرح میدهد که در سالهای خشکسالی بر اثر قحطی، مردم چگونه حسرت نان جو را میکشیدند، در عین حال میگوید که قبول درباری شاه بخاطر يك لقمه نان چه فلاکت‌هایی در پی دارد.

شاعر کسانی را نیز که حیات و خلقت را تنها خورد و خواب میدانند و معنای زندگی را در مجالس عیش و عشرت جستجو میکنند سرزنش کرده، نفس آنانرا با سگ و ثروتشان را با جسد مقایسه نموده است. او ضمن انتقاد از شاهانی که تنها مشغول افزودن بر جاه و جلال خود هستند، روز برقراری ترازوی عدل را بخاطر آنها آورده است، خاقانی خاک پای

مردان را از تاج سر سلاطین پر ارزش تر خوانده است و انتظار نیکی از بدان را، طلب عسل از ماران نامیده است. شاعر در این اثر نیز فانی بودن دنیا و ما فیها را بیان کرده، به شاهان اخطار نموده که هر سعادت را فلاکتی در پی است و نوشته:

حذر کن ز آه مظلومی که بیدار است و خون باران
تو شب خفته ببالین تو سیل آید ز بارانش
ز تعجیل قضای بد پناهی سازند کاندر پی
بخاک افکنده ای داری که لرزد عرش از افغانش
تو همچون گرم قز مستی و خفته و آنکه آزرده
چو گرمی کان بشب تا بدبین بیدار و نالانش

شاعر طالع انسان را نیز بطور فلسفی تعمیم بخشیده گفته است:

زمین دایه است و تو طفلی، تو شیرش خورد، او خونت
همه خون تو زان شیری که خوردستی ز پستانش
مخور باده که آن خونی است کز شخص جوانمردان
زمین خورده است و بیرون داده بر تاك رز ستانش

شاعر به تاریخ مراجعه کرده يك سری حوادث را بازگو نموده و عاقبت فرمانروایان مشهور را مثال میاورد:

خراسان گر حرم بود و بهین کعبه ملکشاهش
سمرقند ار فلک بود و مهین اختر قدر خانش
قدر خان مرد چون روزی نگرید خود سمرقندش
ملکشه رفت چون وقتی نمود خود خراسانش
ملکشه آب و آتش بود رفت آن آب و مرد آتش
کنون خاکستر و خاکبست مانده در سپاهانش

نه سنجر شبیخون برد ز اول گورخان و آخر
شبیخون کرد اجل تا گور خانه شه شبستانش

شاعر در این ابیات سر نوشت شخصیت‌های مشهور تاریخ و حوادث جاری را که در برابر چشم معاصرانش جریان داشته با مهارت مخصوص تعبیر نموده و بشریت را دعوت مینماید که از اینها عبرت بگیرند.

* * *

خاقانی سخنور بزرگی است که در تاریخ ادبیات خاور برای او این بار دربار شاهان، پادشاهی و رذالت‌های محیط دربار را به آتش انتقاد گرفته است. شاعر مدتهای مدید در دربار زندگی کرده، حوادث آن، بیدادها، رذالتها، خیانتها و بیعدالتیهای آنرا بچشم دیده و با اعیان دو روی درباری بسیار روبرو گردیده است. وی در این محیط سرشار از بهتان، دروغ و ریاکاری شاهد منازعات یرادران بخاطر تاج و تخت و قتل‌های مخفی بوده است. از اینرو، شاعر که اکثرا حوادث مربوط به زندگی شخصی خود را شرح میدهد. حق کشی‌هایی را که دیده بباد انتقاد میگیرد. آلودگیهای محیط دربار به نیروی قلم متهورانه وی بسیار آشکار و قاطع تصویر گردیده است. شاعر مخصوصا در دومین مرحله آفرینش خود صحنه های واقعی محیط دربار، هوای زهر آلود، چاپلوسی‌ها، دروغ‌ها و بهتانهای آنرا بارنگ آمیزیهای تند و قاطع با آتش طنز گرفته انتقاد میگرد.

رفت آنکه بجستن معاشم
دیدى دو زبان چو دور باشم
امروز بیک زبان چو خنجر
آکنده همه دهان بگوهر

مدح دگران زمن نبینی آئینه دروغ زن نبینی

او در خطاب هایش به خورشید انرا بعنوان يك وسیله‌ی ادبی بکار میبرد و شرح میدهد که دربارها، عقول بزرگ را در چهار چوبی تنگ قرار داده محومیکنند. حتی بر آهی که شاعر درخفا میکشد هزار پیرایه بسته بشاه خبر میدهند و نیز ظلم و استبداد، بی انصافی، بیرحمی شاهان را که سایه‌ی پیغمبر بشمار میرفتند بارها بدون بیم و هراس بیان داشته است.

هجویات وی در باره‌ی شخصیت‌های گوناگون زمانه‌اش از نظر گاه مطالعه‌ی نظریات انتقادی خاقانی قابل توجه هستند. برای نمونه به هجویه‌ای که در ذم یکی از وزرای دربار شروان شاه سروده دقت کنید:

ای ظلم تو مخرب ملک یزیدیان
لاف از علمی مزن که یزید دوم توئی

شاعر، در شعری که با مطلع فوق سروده وزیر را چون دولتمدار بیداد گری که ظلم و بیدادش مملکت را بویرانه تبدیل نموده وصف میکند. منظور شاعر از کلمه‌ی ملک یزیدیان شروان است. زیرا شروان شاهان را یزیدیان نیز مینامیدند. خاقانی در بیت:

اندر حرامزاد گی از استران دهر
آن ارجل درشت سر نرم سم توئی

وزیر را بیداد گرخوانده و صفات غیر انسانی او را بشلاق انتقاد کشیده است. خاقانی نام وزیران نامدار را یاد آوری

کرده شهرت نیک آنها و خصومت وزرای شروان را با خلق و وطن فاش کرده است.

در آثار خاقانی با اینگونه هجویات قاطع در باره‌ی بعضی شاهان و درباریان زیاد میتوان مواجه شد. هر چند این نوع اشعار در باره‌ی اشخاص سروده شده اند، ولی شاعر افکار انتقادی خود را با مهارت تمام تعمیم بخشیده و توانسته افکارش را در باره‌ی زمانه‌ی خود و صاحب اختیاران عصر خویش بیان کند.

اشعاری که خاقانی علیه شاهان و به انتقاد از دربارها سروده نموده زیبائی هستند از اشعار طنز آمیز ادبیات قرون وسطای ما. ولی طنز خاقانی تنها متوجه افشای دربار و اعیان و اشراف درباری نیست. شاعر ضمن انتقاد از بیداد گری های طبقه‌ی حاکمه با جسارتی بی نظیر، دانشمندان قلابی و منجمان پر ادعا، حکما و روحانیون ریا کار را نیز افشاء مینماید. او مخصوصا از کیمیاگران شیاد و منجم های غیبگو انتقادات جدی بعمل آورده و در افشای کسانی که در ادعای تبدیل مس بطلا هستند، معجزه گرانی که با اصطلاح اکسیر اعظم را در اختیار دارند اشعار ویژه‌ای سروده است:

کید قاطع مگو که اصل ماست
کید چون گردد آفتاب منیر
که کند زر چو آفتاب از خاک
زحلی کاهنی کند بز حیر
کافتاب از پیام خاکی زر
نکند بی هزار ساله مسیر
آفتاب است کیمیاگر و پس
واملی صانعی قوی تاثیر

کی کند رز میان بوته خاک
دم او آسمان بوته اثیر

خاقانی در تحفة العراقین «خود در بارهٔ منجمانی که خبر داده بودند در سال ۱۱۸۴ بر اثر تقارن ستارگان در جهان توفان برزگی بر پا گردیده و انسانها را نابود خواهد ساخت چنین نوشته است:

در گوش مقلدان اقوال
دادند خبر که بعد از سی سال
سریست بسیر اختران در
خسفی است بییست و یک قران در
کاشفته شود جهان اسباب
یک نیمه ز یادنیمی از آب
صاحب سفران خط افلاک
نابرده بسر مثلث خاک
آیند ز جنبش سمائی
در حد مثلث هوائی
زان هفت بخانه ترازو
کژحال شود جهان شش سو

شاعر میگوید این دروغها را باور ندارد و منجمان دروغ پرداز را مورد استهزاء قرار داده در شعر دیگرش خطاب به منجمان زمان آنها را گزافه گو و نادان خوانده است.

* * *

در آثار خاقانی نقش زر و سیم در اخلاقیات و معنویات جامعه مفصلاً مورد بحث قرار گرفته است. شاعر خواه در آثار

فلسفی و خواه در اشعار اخلاقی خود از زر و سیم زیاد صحبت میکنند. در فصول «تحفة العراقین» که با خطاب به خورشید آغاز میگردد، تاثیر منفی پول در مناسبات انسانی، نقش فاسد کننده‌اش در جامعه‌ی بشری، پول دوستی، زر دوستی و تقدیس بت وار آن و تمام بدعتهائی که بوجود میآورد، بارها نشان داده شده است:

گل را بشکنجه در کشد زر
چون زر بدم دوسکه آنر
در کیسه هر که زر فروشد
چون کیسه طناب در گلو شد
آنها که بزر قویست رایش
زر بنده شمر نه زر خدایش
تا ز آهن حرص جوشن تست
زر مقناطیس آهن تست
زر هست بت دو روی طرار
یکبار برین دو روی پشت آر
بشکن بت ارت هوای دین است
کان بت که شکسته اند اینست
خاقانی را بچشم هستی
دید ار زر است بت پرستی

از این ابیات پیداست که شاعر مخصوصاً تاثیر فاسد کننده‌ی زر و انهدام حس مردانگی، دوستی و نوع پروری را در نظر داشته است. او این افکار را که بشکل عام بیان داشته با الواح ادبی گوناگونی روشن تر ساخته است. خاقانی بشعر چنین حادثه‌ی را تصویر مینماید: «دیروز راهم بسمت دجله افتاد، در آنجا زیبا رخان گرد آمده بودند. صدای بوس و خنده ساحل را

فرا گرفته بود. پسران عجم با زیباییان خوش پوش عرب مشغول عیش و نوش بودند. در این زمان پیری بیمار ناله کنان در ساحل بزمین افتاد. این بینوا در صحرای شنی و سوزان از فرط عطش میسوخت. ولی تاب آنرا نداشت که خود را به شط رسانده آب بنوشد. از يك نفر تقاضای آب کرد، او گفت:
— تقاضا لازم نیست، پول بده آب بیاورم.

پیر پاسخ داد:

— فقیرم، پول ندارم.

آن شخص اظهار داشت:

— خدا ذلیل ترت کند، ودور شد.

کسی يك جرعه آب به پیر نداد. شاعر فکر خود را چنین بیان میکند:

بی درم لاف بفداد مزین خاقانی

گر چه امروز بمیزان سخن يك درمی

همانطوریکه میبینید شاعر از تسلط پول بر جامعه مفصلاً صحبت کرده است. بی تردید این امر يك تضاد نیست و قبل از هر چیز با کسب اهمیت ویژه زر و سیم بعلت توسعهی بازرگانی در شهرهای مهم خاور نزدیک مربوط میباشد.

* * *

موضوع مادر نیز در آثار خاقانی جای ویژه ای دارد. شاعر در «تحفة العراقین» فاجعهی مادر خود را وصف نموده و با اندوه فراوان توضیح داده که مادرش که بانوئی معزز بوده اسیر گردیده چون برده ای فرزخته شده، از وطن، والدین و بستگانش دور افتاده و در غربت حتی دین خود را تغییر داده

است. او در سیمای مادر خود از زحمات و فد اکاریهای تمامها درها
تقدیر بعمل آورده است:

کارم ز مزاج بد نرستی
گر نه برکات مادرستی

سخنور نامی که زحمات مادر را با عشقی وافر وصف
میکنند، چندین بار از این موضوع یاد کرده و احترام بمادر
و دانستن قدر مادر را توصیه مینماید:

با این همه هم نگاه می دار
حق دل مهربان مادر
می ساز که آن زمان در آید
کارند به سر زمان مادر

شاعر به آزار و ایدای مادرش بوسیلهی پدر خود اعتراض
کرده و از رفتار خشن پدر در خانه ابراز نارضایتی نموده است:

منبر گرفته مادر مسکینم
از دست آن مناره خونخوارش

عشق و محبت شاعر نسبت به مادر خود و بطور کلی
معرفی مادر چون يك موجود مقدس و تجلیل و تکریم از آن با
کلمه‌ی «حق مادر، حق پروردگار است» که در داستانهای ملی
آذربایجان و بخصوص «کتاب دده قور قود»: دیده میشود
هماهنگی دارد. تصادفی نیست که مثل «شیر نر و ماده ندارد»
را برای اولین بار خاقانی در شعر بکار برده است.

خاقانی توجه پدرا نه‌ای نسبت به جوانان مبذول داشته از
آنها دعوت میکند که قدر جوانی را دانسته این بهترین دوره‌ی

عمر را بآموختن و کسب دانش صرف نمایند. موضوع جوانی که توسط نظامی گنجوی به سطح عالیتری رسانده شده، برای نخستین بار توسط خاقانی به ادبیات ما وارد گردیده است. شاعر به جوانان اثر جداگانه‌ای حصر نموده. آنها را از فتنه انگیزی، حيله گری، دزدی، ایجاد نفاق و خیانت بر حذر داشته است.

ای فتی فتوی غدرت ندم

کافت غدر هلاک امم است

غدر نقابی بنیاد وفاست

اینست بنیاد که جانرا حرم است

صبح حشر است مزن نقب چنین

کافت نقب زن از صبحدم است

غدر چون لذت دزدی است نخست

کاخرش دست بریدن الم است

شاعر که در ابیات فوق خواسته در جوانان صفات نیکی را پرورش بدهد آرزو نموده که در دوستی وفادار و صادق باشند:

من وصیت بوفا می کنم

گر چه امروز وفا در عدم است

دوستی کم کن و چون خواهی کرد

آنچنان کن که شعار کرم است

وآنکه را دوست بانصاف بزد

منوازش که سزای ستم است

تمام اینها وصیت شاعر است به جوانان. او خطاب به بزرگسالان نیز گفته است: «جوانان را بزرگان بنام و نشان رسانند.»

سخنور بزرگ که همیشه پیروی از عقل را میاموزد، میگوید: «در دنیا استادی بهتر از عقل نیست» و باین وسیله به نسل جوان توصیه میکند که قدر عقل را بدانند و در همه جا مودب باشند. شاعر در زمینه‌ی تجربه‌ی زندگی شخصی خود چنین گفته است:

بتنعم جهلا را مستای

که ستودن بعلموم و حکم است
یاد کردی بهنر جاه بس است
که ز اسباب همه مدح ذم است

آشکار است که این افکار با پندهای نظامی بزرگ مطابقت دارند. شاعر جوانان را اندرز میدهد که از دربار شاهان دوری گزینند و فاجعه‌ی خود را مثال آورده، ادواری را که صرف مدح فرمانروایان نموده هدر رفته می‌شمارد و بر زحماتی که به عبث کشیده تأسف می‌خورد:

زری که نقد جوانی است گم شد از کف عمر
در این سراچه، خاکی که من خرابم ازو
بآب دیده نبینی که خاک میشویم
بدان طمع که زر عمر بازیابم ازو

در آثار خاقانی موضوع انترناسیونالیسم نیز نیرومند است. شاعر با تاریخ، ادبیات و فرهنگ غنی خلق عرب آشنائی کامل داشت. زبان عربی را بخوبی میدانست و باین زبان یک‌رشته قصیده، قطعه و رباعی سروده است. در آثار وی سرزمین عرب و شهرهای ثروتمند آن بغداد، موصل، شام، مکه و مدینه با علاقه وافر تصویر می‌گردند. خاقانی مخصوصاً در وصف بغداد چند قصیده بزبان عربی و فارسی سروده و زیباییهای طبیعی و حیات

اجتماعی جوشان آنرا بارها تعریف نموده است. از کلاسیکهای خلق عرب و شعرای بزرگ قبل از اسلام مرتب سخن گشوده و نمونه‌هایی از آثار نظم و نثر آنها آورده است. او ضمناً با گفتن «ترك عجمی ولی دری گوی» گوشزد کرده که در عین ترك بودن بفارسی شعر میسرآید و از نمایندگان برجسته‌ی خلق فارس نام برده. با دانشمندان و شعرای معاصر مکاتبه کرده و آنها را در اشعار خود وصف نموده است.

خاقانی از تاریخ و ادبیات خلقهای آسیای میانه نیز با احترام بزرگ سخن گشوده و از حوادث این سامان صحبت کرده است. قصایدی بخوارزمشاهان اتحاف نموده و با شعرا و دانشمندان آسیای میانه مکاتبه داشته است.

شاعر در باره‌ی «اهل ارمن» خلق همسایه‌ی ارمنی نسطوریها با احترام یاد کرده و احترامات بزرگی را که از آنها دیده در اشعارش با خوشحالی آورده است:

تا بارمن رسیده‌ام برمن
اهل ارمن روان می افشانند
خاصه همسایگان نسطوری
که مرا عیسی دوم خوانند
عیسی و چرخ چارم انگارند
کز من و جان من سخن رانند

خاقانی با گرجستان و خلق گرجی نیز مناسبات نیکی داشته است. زمانی در تفلیس اقامت گرفته، شهر را توصیف نموده و در اشعارش حتی لغات گرجی نیز بکار برده است:

گرچه صنما هملم عیسی است دمت
روح القدسی چگونه خوانم صنمت

چون موی شلم زبسکه بردم ستمت
 موئی موئی که موی مویم ز غمت
 از عشق صلیب موی رومی روئی
 ابخاز نشین گشتم و گرجی کویی
 از بس که بگفتمش که موئی مویم
 شد موی زبانم و زبان هر موئی

* * *

فخریه‌های شاعر نیز که با سنن شعری زمان مطابقت دارد
 جالب هستند. وی در این فخریه‌ها نظریاتش را در باره شعر
 و هنر اعلام داشته و مقام عالی خود را در هنر اظهار کرده است:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا
 در جهان ملک سخنرانی مسلم شد مرا

در فخریه‌ای که با بیت فوق آغاز میگردد، ضمن رجز خوانی
 در برابر معارضان هنری خود از ظرافات کلام نیز بحث
 کرده است. او سخن سنجیده و بیان زیبا را نخستین شرط شعر
 و سخن بکر (اصیل)، تازگی سبک، افسون خوانده و قدرت روشن
 ساختن عوامل معنوی آنرا معیار اصلی سخنوری دانسته است.

خاقانی استفاده از ژانرهای شعری گوناگون را برای هنرمند
 امری ضروری خوانده است. در شعری که با ردیف «عنصری»
 سروده، عنصری را مذمت کرده که در يك چهار چوب محدود
 باقی مانده، به سرودن ملحیه‌ها برای مجالس درباری اکتفا
 نموده و باین ترتیب آفرینش خود را در يك چهار چوب تنگ
 حفظ کرده است. وی گفته که يك شاعر روان طبع و توانا باید
 از علم نیز بهره‌ای داشته باشد و باید به سطح علمی شعر نیز
 توجه نماید.

خاقانی هنگام صحبت از صنعت شعر نظر خود را در باره‌ی ادبیات کلاسیک نیز بیان کرده و در وهله‌ی اول از نمایندگان برجسته‌ی ادبیات یاد مینماید. همانطوریکه خود را با شعرا و نویسندگان برجسته‌ی عرب نظیر حسان و جاحظ و دیگران مقایسه میکند به سنائی نیز که در تاریخ ادبیات افغان و فارس جای ویژه‌ای دارد رغبت مخصوصی نشان داده. خود را جانشین سنائی خوانده و اشعاری بوی منحصر کرده است.

خاقانی که بقدرت طبع خود بخوبی واقف بود، نتوانسته بر خود بینبرد که فرمانروایان زمان آنطور که شاید و باید ارجش ننهاده اند و بهمین سبب نه تنها در فخریه‌ها، بلکه در اشعار دیگرش نیز از قدرت طبع خود سخن بمیان آورده. در باره‌ی صفت سخنوری نظریاتی پیش کشیده و عمق معنا و غنای فکری آثارش را با افتخار تمام ذکر نموده است. در نظریات شاعر پیرامون آثار بدیعی، تممیم که خاص آفرینش خاقانی است زودتر جلب توجه مینماید. شاعر که صنعت شعر را برتر از هر چیز میداند، آنرا با عظمت شاه، مقایسه نموده. قدرت کلام بدیع را که بر شاهان زیبایی معنوی میبخشد تمجید کرده اعلام میدارد که شاهان فقط بوسیله‌ی شعر شهرت ابدی کسب میکنند.

خاقانی در ژانر مرثیه‌ی شعر کلاسیک خاور نیز آثاری سروده است. شاعر بمناسبت فوت فرمانروایان شروان، شاهزاده‌ها، دوستان نزدیک، بستگان و اعضای خانواده مرثیه‌های حزن انگیزی سروده و طی آنها غم و اندوه خود را با سوز دل بیان کرده است. این مرثیه‌ها که بیشتر مصائب شخصی شاعر را در بر میگیرند، حاوی افکار فلیفی و نظرات وی پیرامون رخدادها و عقیده اش در باره‌ی حیات و زمان میباشد. بخصوص اشعاری که در باره‌ی فوت کا بهنگام پسر بیست ساله‌اش رشید و مرثیه‌هایی که دور سوگ همسر و دخترش سروده از قلب اندوهیار

شاعر بر خاسته اند و در دلها بار غم می نشانند. خاقانی در ترجیع بندی که بمناسبت فوت پسرش نگاشته برای بازگو کردن غم خود اقوام و دوستانش را بیاری می طلبد. او اضطراب و کسورت قلب پدر را شرح داده فرزندش را میخواند:

ای مه نو ز شبستان پدر چون شدای
وی عطارد ز دبستان پدر چون شدهای

شاعر با قلبی پر انلوه میگوید: در حالیکه میخواست قلمدان پسر شاعرش را بزر انلود کند، مجبور شده تابوت او را مزین سازد. این مرثیه‌های شاعر را نمیتوان بدون هیجان درون خواند.

پسر داشتم چون بلند آفتابی
ز نا که بتاری مفاکش سپردم
بدرد پسر مادرش چون فروشد
بخاک آن تن در دناکش سپردم
یکی بکر چون دختر نعلش بودم
بروشندلی چون سماکش سپردم
چون دختر سپردم بداماد گفتم
که گنج زر است این بخاکش سپردم

خاقانی در رثاء فلکی شروانی، عمویش کافی الدین، پسر عمویش وحیدالدین، دوستش نصیرالدین ابراهیمی، منوچهر شروانشاه و بستگان و آشنایان خود نیز اشعار حزن انگیزی سروده است. این مرثیه‌ها از نظر تاریخی نیز اهمیت زیادی دارند. خاقانی در مرثیه خود در مورد وفات فلکی او را شاعری آگاه بر اسرار کائنات مینامد و از اینکه زندگی را زود بدرود گفته تأسف میخورد و حزن و انلوه خود را از این مرگ ابراز

میدارد. ولی در مرثیه‌ی مرگ عمویش میگوید در جهان اثری از سرور و نشاط نیست و نشانه‌ای از اسانیت باقی نمانده و از بی وفائی دوستان و نداشتن يك همدم غمخوار، شکوه سر میدهد. خاقانی سوگواری خود را از مرگ عمویش بسیار ادیبانه بیان کرده است. پس از مرگ کافی الدین گوئی در زندگی همه چیز خود را از دست داده و تمام جهان در برابر چشمش محو گردیده است.

خاقانی در باره‌ی مرگ محمدبن یحیی دانشمند مشهور خراسان نیز مرثیه‌ای سروده است. در سال ۱۱۵۶ اوغوزها که که علیه سلطان سنجر قیام کرده بودند سلطان را بحبس افکنده و محمد بن یحیی را نیز منی کشند. شاعر در این مرثیه مقدمه‌ی حزن انگیزی نوشته دنیا را خانه‌ی بیداد مینامد.

افلاك را لباس مصیبت بساط گشت
اجرام را وقایه ظلمت حجاب شد
گفتم بگوش صبح که این چشم زخم چیست
کاشکال و حال چرخ چنین نا صواب شد
صبح آه آتشین ز جگر بر کشید و گفت
دردا که کارهای خراسان ز آب شد
گردون سر محمد یحیی بباد داد
محنت رقیب سنجر مالکرقیب شد

اشعار رثائی خاقانی که از زیباترین آثار ادبیات رثائی بشمار میروند، نظریات فلسفی وی در باره‌ی فانی بودن جهان، موقتی بودن زندگی و ناپایداری همه چیزشایسته توجه و مداقه میباشد اشعاری که بر اثر فوت نزدیکانش سروده، با شکوه‌های شاعر از تلخی‌های روزگار و افکارش در مورد قانونمندی‌های زندگی و اندیشه‌های بشر دیستانه اش که انسانها را فقط بسوی عمل

نيك ميخواند و چون خط سرخی سراسر آثارش را می پیماید.
باهم هماهنگی دارند.

* * *

در میان آثار خاقانی «تحفة العراقین» جای ویژه ای دارد.
و نخستین سیاحتنامه‌ی منظوم ادبیات آذربایجان است که
سراینده آنرا «تحفة الخواطر» و «زبدة الضمایر» خوانده.
ولی در ادبیات «تحفة العراقین» (تحفه دو عراق) نام گرفته
است. این اثر پس از سفر عراق و اولین سفر مکه‌ی خاقانی در
سال ۱۱۵۸ در شماخی سروده شده است. شاعر این کتاب را که
حاوی اطلاعات گرانبھائی در باره‌ی تاریخ آذربایجان و خاور
نزدیک میباشد در عرض چهل روز بپایان رسانده است.

کتاب تنها به خاطرات سفر شاعر محدود نمیشود. در آن
همچنین افکار فلسفی و نظریات اخلاقی خاقانی نیز آمده است.
گفتگوی شاعر با خورشید از این نقطه نظر مخصوصا جالب است.
شاعر ضمن بحث از قدرت بزرگ خورشید و اهمیت بی همتایش
برای حیات و کائنات، در مکالمات خود با خورشید، نظریات
خویش را در ذم طبقه‌ی حاکمه و فساد دربار و محیط آن نیز بیان
کرده است. خاقانی در این اثر خاطرات خود را در باره‌ی دوران
کودکی، عمو، پسر عمو، پدر، مادر و پدر بزرگش، ستایش از
کسانیکه بوی نیکی کرده اند، نفرت خویش به دربار
و دشمنانش، کشمکشش با شروانشاه در مورد انگشتی که
که در سفر عراق وزیر قوام الدین دره گزی بوی بخشیده بود
و دیدار خیالش با خضر بازگو نموده است. نظریات خاقانی در
باره‌ی انگشتر و خضر مظهر سمبولیک تغییر جهان بینی شاعر
و مناسبات جدیدش نسبت به دربار میباشد.

مباحثی که شاعر پس از سفر مکه بیرشته‌ی نظم کشیده

بعدا به کتاب اضافه شده است. خاقانی در این اضافات پس از شرح روبرو شدنش با قشون سلطان در سفر دوم، مشاهدات خود در راه همدان، شهر همدان و روشنفرانش، خلفای عباسی، وضع معیشت اهالی یفداد و دانشمندان آن، با کعبه وارد گفتگو میشود. آرامگاه محمد پیغمبر را در مدینه تصویر مینماید. در — دهایش را برای وی بازگو میکند و پس از تعریف و تمجید از جمال الدین محمد موصلی اثر را پایان میرساند.

در حالیکه مثنویات خاور با ذکر توحید و مناجات — یعنی وحدت خدا و طلب مغفرت آغاز میگردد، ولی این کتاب پس از يك مقدمه، خورشید را مخاطب قرار میدهد. فصول منقبت محمد پیغمبر و معراج او نیز پس از مخاطب قرار دادن خورشید آغاز میگردد.

چنانچه در بالا گفتیم خاقانی اشعار خود را بزبانهای فارسی و عربی سروده است. عجالتا بر ما معلوم نیست که شاعر بزبان مادری اشعاری داشته یا نه؟ ولی میتوانیم بگوئیم که خاقانی علاوه بر شعر نثر نیز دارد و در آثار نثرش نیز، مانند اشعار و فخریه های خویش مهارت خود را باثبات رسانده است. آثار نثرش که بدست ما رسیده شامل نامه هایش بزبان های عربی و فارسی و مقدمه «تحفة العراقین» بزبان فارسی میباشد.

در این نامه ها که در تاریخ ادبیات آذربایجان از نخستین آثار نثر بشمار میآیند، هم غم و شادی شاعر؛ شکوه ها و نا — رضائیهها، و هم طرز بر خورد او نسبت به مسائل مهم زمان با شیوائی تمام بقلم آمده است. این نامه ها از دیدگاه مطالعهی زندگینامهی شاعر و تعیین صحیح حوادث خاور نزدیک بعنوان سند تاریخی اهمیت تاریخی بزرگی دارند. مثلاً از روی نامه ها میتوان تصور کرد که همسر اول شاعر بر خلاف نوشتهی تذکرهها دختر ابوالعلاء نبوده، بلکه دختر يك دهقان ساده بوده است.

خاقانی برای از دواج با این دختر که آتشی در قلبش بر افروخته بود، عذابهای زیادی متحمل شده است. بستگان دختر، شاعر را بمرگ تهدید نموده و حتی بسویش تیر افکنده اند. شاعر از محبوب خود که باوی ۲۵ سال عمر کرده، تا پایان عمر با احترام و محبت یاد کرده است. غفار کندلی در تز علمی خود که در سال ۱۹۷۲ بنام «خاقانی شروانی (حیات، عصر و محیط)» نوشته جهت اصلی زندگی شاعر را بر پایه‌ی این نامه‌ها معین نموده است.

شکی نیست که در آثار خاقانی شعر جای اساسی دارد. او آثار خود را شعر نو خوانده و تمایز خود را از شعرائی نظیر رودکی، فردوسی، عنصری و فرخی بارها خاطر نشان ساخته است. در آثار این سخنسرای نابغه که بر علوم زمان خود وقوف کامل داشت و فلسفه‌ی هند و ترك و یونان و حوادث تاریخی - اجتماعی جهان را با ریزه کاریهای هایش میدانست معنای عمیق، دانش انسیکلوپدیک و بر خورد علمی جلب دقت مینماید.

نظر باینکه خاقانی افکار ژرف خود را همواره با زبانی فوق العاده‌ی ادبی بیان میکرد، لذا آثارش چون نمونه‌های ادبی کامل اشتها یافته‌اند. شاعر سعی کرده است مقاصد ادبی خود را بکمک حوادث عبرت انگیز تاریخ، روایات مردم و افسانه‌های تورات و قرآن ثابت کند و افاده‌ها و اصطلاحات علمی زبان خود را نیز بکار برده است. و این موضوع همچنین بشعر خاقانی عظمت بخشیده و دانش عمیق او را بر صنعت شعر، وسعت دامنه‌ی معلومات، همپیوستگی اش را با خلاقیت خلق و وقوفش را به نظریات علمی و عقاید زمان آشکار ساخته است. بهمین جهت است که اشعار خاقانی خواننده را بتفکر وا میدارد. خاقانی همچنین از لحاظ وابستگی اش بخاک وطن، علاقه

بزبان آذربایجانی، محیط آذربایجان و ادبیات شفاهی خلق با دیگران فرق دارد. بیهوده نبوده که محققان فارسی زبان بارها گفته اند که از آثار خاقانی «بوی ترکی» میاید! او پیوستگی آثار قطران تبریزی و ابوالعلاء را با خاک آذربایجان و نو آوریهای آنها را در شعر کلاسیک ادامه داده و تکامل بخشیده و چون بر جسته ترین سخنور دوره رستاخیز ادبی ما گوهرهای شاهواری بوجود آورده و شهرت فراوانی کسب نموده است.

در زمان خاقانی، در خاور نزدیک، سبک شعر عربی رواج کامل داشت. شعر بوزن عروض و در بحر گونا گونا گون آن سروده میشد. این شعر که در ژانرهای قصیده، غزل، رباعی، قطعه و مثنوی رشد یافته بود، از لحاظ بیان ادبی نیز بر پایه تقاضاهای شعر عرب مبتنی بود.

همانطوریکه که میدانیم زبان عربی بر ادبیات زبان فارسی مدت مدیدی تاثیر نیرومندی بخشیده است. بهمین جهت شعرای خاور نزدیک و آسیای میانه خود را با شعرا و نویسندگان مشهور عرب مقایسه کرده، آثار آنها را تقلید نموده و در عین حال در اشعار خود افاده های خاص شعر عرب را بکار میبردند.

خاقانی بر خلاف شعرای قبل از خود که بزبان فارسی شعر میسرودند، سبک شعر قطران تبریزی و ابوالعلاء را دنبال کرده، در پیشرفت مکتب ادبی آذربایجان نقش مهمی بازی نموده است. همانطوریکه در فوق هم اشاره کرده ایم خاقانی از اصطلاحات علمی - اصطلاحات علم نجوم، تاریخ فقه، فلسفه، طب، موسیقی، نقاشی و معماری زیاد استفاده میکرد. ضمناً باید بگوئیم که تمام اصطلاحاتی که شاعر بکار میبرد بزبان عربی بود. این

۱ - فریدون بگ کوچرلی. آذربایجان ادبیاتی تاریخی

ماتریاللاری، II جلد - I حصه، باکو، ۱۹۲۹، صفحه ۹

خصوصیت علاوه بر اینکه خاقانی را با شعرای فارسی زبان متفاوت میساخت، ضمنا در ادبیات خاور نزدیک يك نو آوری بود. شاعر بكمك ترجمه‌ی امثال و حکم و ضرب المثلهای ادبیات شفاهی زبان مادری خود بزبان فارسی نیز شرح موضوعات فلسفی و حیاتی خود را غنی تر میساخت. وی علاوه بر همه‌ی اینها در اشعار خود لغات ترکی (آذربایجانی. حمید آراسلی.) فراوانی بکار میبرد. مثلا اتمک / نان / سو، تنگری، یالواج (پیغمبر) آقسنقره، قرا سنقر، سن سن، تکین، قاش، آقچه، چاوش، خان، آتا بیگ، خاتون، وثاق (اطاق) تتماج، تمتق، غزقان، یغلیق، وثاق (طفل) و غیره.

خاقانی همچنین ملکشاه، سلطان سنجر، قلدرخان و سایر سلاطین قدرتمند ترک را بهمراه نام انوشیروان، دارا، جمشید و کیقباد برای نخستین بار چون شاهان عادل وارد ادبیات کرده است. این خصوصیات که بعدا در آثار نظامی سترگ جای مهمی را گرفت توسط خاقانی در ادبیات ما راه یافته است.

در آثار خاقانی تصویر طبیعت، مناظر دل انگیز شروان، لبخند صبح، طلوع خورشید، روشنی آسمان، ایام بهار، شکفتن گلها، کوههای سرفراز میهن و دشتهای مصفای آن - خلاصه تمام زیباییهای خاک میهن با الهام و عشق فراوانی ترنم گردیده است. در آثار این شاعر حساس که زندگی راعمیقا درک میکرد و طبیعت را می شناخت، مناظر طبیعی متوالیا و هر بار با طراوتی نو، ذوقی لطیف و در الواح ادبی بدیع جان میگرفت.

مام میهن و هم پیوستگی با محیط قفقاز از خصوصیات ویژه‌ی شعر خاقانی است. او در آثار خود از شهرهای آذربایجان (شماخی، دربند، باکو، گنجه، بردع، بیلقان، تبریز، شابران و غیره) نیز نام برده، آنها را توصیف کرده و در وصف دانشمندان و شاعران و امرای این شهرها اشعاری سروده است.

شاعر که از زیباییهای طبیعی آذربایجان بارها سخن گشوده، رودخانه‌های کر و ارس و کوه سبلان را نیز با محبتی بزرگ تو صیف نموده است.

علت اینکه خاقانی اصول دین مسیحی را خوب میدانست و اصطلاحات این دین را زیاد بکار میبرد وابستگی وی بمحیط قفقاز بود.

آثار غنی خاقانی نایفه در پیشرفت بعدی ادبیات آذربایجان تاثیر بزرگی بخشید. سخنسرایان سترگی نظیر نظامی گنجوی، مجیرالدین بیلقانی، ذوالفقار شروانی، بدر شروانی، عمادالدین نسیمی، محمد فضولی، میرزا علی اکبر صابر و سید عظیم شروانی از گنجینه‌ی ادب وی سود جستند و فنون سخنوری را از وی فرا گرفته‌اند. زندگی پر نشیب و فراز خاقانی نیز برای شعرای بعدی درس عبرت بوده است. آنها از این کانون هنروری درس اراده و دیانت گرفته و عظمت معنوی کسب کرده‌اند.

نظامی بر مرگ شاعر قصیده ویژه ای ساخته و مجیرالدین بیلقانی، ذوالفقار شروانی و بدر شروانی خاطره‌ی استاد بزرگ خود را با احترام یاد کرده‌اند. فضولی قصیده‌ی فلسفی «انیس القلب» خود را بر قصیده‌ی شینیه نظیره ساخته است. صابر در آثارش از خاقانی بارها یاد کرده و آرزو نموده که جشن زاد روز شاعر برگزار شود و از ابیاتی که بیانگر غرور او میباشند بهره جستند. او بیت زیر:

چه غم از دهر فنا سازد یکروز مرا،
از پس مرگ مرامم چو بدنیا ماند.
را (به اقتباس از خاقانی نوشته است).

آثار خاقانی نه تنها در پیشرفت و ترقی ادبیات آذربایجان، بلکه در اعتلای ادبیات سراسر خاور نزدیک تاثیر نیرومندی

بخشیده است. نسلهای زیادی بر پایه‌ی اشعار وی پرورده شده‌اند. امیر خسرو دهلوی شاعر هند، عبدالرحمان جامی شاعر تاجیک و ایران و علیشیر نوائی شاعر بزرگ ازبک بارها از خاقانی یاد کرده و بر قصاید فلسفی او نظیره نوشته‌اند. ابوالقاسم لاهونی شاعر انقلابی ایران شعر مشهور (کرم‌ل) خود را تحت تاثیر فسیده‌ی (خرابه‌های مدائن) خاقانی سروده است.

* * *

در قرون وسطا، زمانیکه وسائل سفر محدود و آثار علمی و ادبی بوسیله‌ی کاروانهای شتر حمل و نقل و پخش میگردید، خاقانی با تمام مراکز فرهنگ خاور دور و نزدیک ارتباط داشت و با شعرا و دانشمندان مشهور مکاتبه مینمود. مکاتبه‌ی منظم او با دانشمندان و شعرای دربند، باکو، بیلقان، بردع، گنجه، تغلیس، مراغه، تبریز و نیز بغداد، موصل، اصفهان، خراسان، خوارزم و نظریاتش در باره‌ی آثار ادبی و علمی این نقاط آشکارا نشان میدهد که خاقانی از حیات فرهنگی زمان خود بطور حیرت انگیزی اطلاع داشته است. میتوان گفت که شاعر در باره‌ی اکثر بزرگان زمان خود اظهار نظر کرده است. و این موضوع نشان میدهد که خاقانی نه تنها مردی بی اندازه فعال بود، بلکه آثارش در همان دوره‌ی حیات خود شاعر اشاعه‌ی وسیعی یافته بود.

نخستین سخن را در باره‌ی آثار شاعر معاصرانش گفته‌اند. خواه سخن پرداز نام آوری نظیر رشیدالدین وطواط، که با وی مکاتبه داشته و یا دانشمندانی که از وی هر وقت دفاع میکردند، برای نبوغ شاعر ارج بسیار قائل شده و از آثارش تحسین و تمجید بعمل آورده‌اند.

از محمد عوفی مولف (لباب الالباب) از قرن دوازدهم گرفته تا دوران ما تمام تذکره نویسان خاور نزدیک از آثار خاقانی سخن بمیان آورده، از او تعریف کرده و از اشعارش نمونه‌هایی آورده‌اند. نه تنها تذکره نویسان، بلکه همچنين مورخان و سیاحان و تمام روشنفکرانی که در باره‌ی شروان بحث کرده‌اند نیز از آثار خاقانی با احترام یاد کرده‌اند. آثار خاقانی بصورت دستنویس در تمام خاور نزدیک و میانه پخش شده و زینت کتابخانه‌های مشهور گردیده است. آثار خاقانی بدست خوشنویسان استنساخ و از شهری بشهری ارسال شده است. اکنون در کلیه‌ی کتابخانه‌های نسخ خطی جهان میتوان نسخه‌های دیوان خاقانی را که در سالهای گوناگون رونویسی شده‌اند مشاهده کرد.

آثار خاقانی نخست در قرن ۱۹ در هندوستان بچاپ رسیده و پخش گردیده و سپس چندین بار در ایران منتشر گشته و متون انتقادی آن نوشته شده است. این آثار بزبان خلیقهای روس و اروپای غربی نیز ترجمه گردیده‌اند. آثار شاعر را برای اولین بار دانشمند مشهور روس نیکولای خانیکوف مورد بحث قرار داده است. این دانشمند در کتاب «یادداشت‌های پیرامون خاقانی» که در سال ۱۸۶۴ بزبان فرانسه نوشته بود، ضمن صحبت از زندگی و آثار شاعر نمونه‌هایی از آثار وی نیز آورده است. ک. گ. زالمان در سال ۱۸۷۵ تز خود را بنام «رباعیات خاقانی» بچاپ رسانده است. این میراث گرانقدر توسط آقافانقل کریمسکی دانشمند شهیر نیز مورد تحقیق قرار داده شده و در کتاب «تاریخ ادبیات فارسی» که در سال ۱۹۱۲ نوشته جای مهمی را گرفته است.

محققان اروپای غربی ضمن بحث از تاریخ ادبیات ایران به بفرنجی آثار خاقانی و دشواری فهم اشعارش توجه ویژه‌ای

مبدول داشته اند. آنها از آثار مربوط به تشریح اشعار خاقانی که او را به اشتباه شاعر ایران معرفی می‌کردند فواید زیاد برده‌اند. ادوارد برائون آته و در زمانهای اخیر ولادیمیر مبنورسکی و دانشمند مشهور چکوسلوواکی یان ریپکا از آثار خاقانی وسیعا صحبت کرده اند. با وجود اینکه دانشمندان بوزژوازی با آثار شاعر بر خورد یکطرفه داشته و آثارش را عالیتزین نمونه‌ی شعر درباری دانسته اند، ولی تحقیقاتشان در شناساندن میراث خاقانی به کتاب خوانان غرب نقش بزرگی بازی کرده است.

از سده‌ی ۱۹ ادبای برجسته‌ی ایران به مطالعه و نشر آثار خاقانی اهمیت زیادی داده‌اند. بخصوص محمد علی ناصح، علی عبدالرسولی، یحیی قریب، سید حسین آموزگار، بدیع الزمان فروزانفر، دکتر ضیاء الدین سجادی، سعید نفیسی، دکتر ذبیح الله صفا و دیگران پیرامون زندگی و آثار شاعر نظریات جالبی پیش کشیده‌اند.

از دانشمندان هند شبلی نعمانی در کتاب تحقیقی پر ارزش خود «شعر العجم» از خاقانی تحسین و تمجید بسیار بعمل آورده است. احمد آتش دانشمند مشهور ترک برای اولین بار ضمن بحث از نامه‌های خاقانی که در کتابخانه‌های استانبول حفظ میشوند در باره‌ی زندگی و آثار شاعر افکار نوینی عرضه داشته است.

آثار شاعر در میهن وی نیز خیلی پیش از انقلاب، توسط دانشمندان آذربایجان با احترام زیاد مورد تحقیق و تتبع قرار گرفته است. در کتاب «گلمستان ارم» عباسقلی آقا باکیخانوف و اولین تاریخ ادبیات آذربایجان اثر فریدون بیگ کوچرلی و در کتاب «دانشمندان آذربایجان» اثر محمد علی تربیت دانشمند بزرگ آذربایجان از آثار خاقانی بحث میشود.

آثار شاعر در دوره‌ی حکومت شوروی بخصوص بطور جامع تری مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌گیرد. در دهه‌ی بیست از دانشمندان شوروی «چایکین» و بوری مار، آثار خاقانی را مخصوصاً از نظر گاه و ابستگی اش با محیط ماورای قفقاز مورد بررسی قرار داده و به تحقیق آنها پرداخته‌اند. از سایر خاور شناسان شوروی «ویلیچفسکی» پیرامون شرح حال شاعر يك سلسله مقاله نوشته شده است.

دانشمندان آذربایجان شوروی نیز ضمن تحقیق عمیق میراث ادبی خاقانی، در باره‌ی زندگی و و آثارش مقالات پر ارزشی نوشته و از تزه‌های خود دفاع نموده‌اند. تز نامزدی علوم محمد آقا سلطانوف و تز دکترای غفار کندلی در مورد آثار خاقانی بود. بخش معینی از اشعار وی توسط محمد رحیم، علی آقا واحد، محمد مبارز، علی اکبر ضیاتی، طلعت ایوب اوف و میر مهدی سیدزاده و حسین حسین‌زاده بزبان آذربایجانی و نیز توسط «آنتاگولسکی» و «درژاوین» بزبان روسی ترجمه شده است. در کتابهای «تاریخ ادبیات آذربایجان» در باره‌ی شاعر اطلاعات کاملی داده شده و مقام والای وی در تاریخ ادبیات ما تاکید گردیده است. در جمهوری ما بسیاری از خیابانها، کتابخانه‌ها و کلمخوزها بنام خاقانی خوانده میشوند. در مدارس عالی و متوسطه آثار شاعر تدریس میگردد و در انستیتوهای علمی - تحقیقاتی در مورد مسائل گوناگون آثار خاقانی تحقیقات ادامه دارد.

شکی نیست که همه‌ی اینها برای شناساندن عظمت کامل میراث ادبی غنی سخنسرای بزرگ بعالم علم کافی نیست. خاقانی شناسی در برابر علم، وظایف مهمی نظیر تهیه و نشر علمی آثار شاعر، ایجاد ترجمه‌های مکمل اشعارش و نوشتن آثار تحقیقی جدید قرار داده است.

Араслы Гамид Мамед Таги оглы

ХАГАНИ ШИРВАНИ

(популярный очерк)

(на фарсидском языке)

Баку — 1983

Издательство «Язычы», 370088. Баку, проспект
Кирова, 18

Типография им. 26 бакинских комиссаров
370005, Баку, ул. Али Байрамова, 3

Рәссамы *Мәммәд Кәрим*.
Бәдин редактору *А. Мәммәдов*.
Техники редактору *Ш. Кәримов*.
Корректорлары *Ә. Исмаилов*.

ИБ № 845.

Яғылмаға верилмиш 21.12. 1982-чи ил. Чапа имзалан-
мыш 15. 02. 1983-чү ил Кағыз форматы 70×90^{1/32}. Кағыз
№ 1. Әдәби гарнитур. Јүксәк чап үсулу. Физики чап
вәрәги 1,875. Шәрти ч. в. 2,19. Учот нәшр. вәрәги 1,6.
Сифариш № 1286. Тиражы 4 000. Гијмәти 20 гәд.

Азәрбајҗан ССР Дәвләт Нәшријат Полиграфија вә
Китаб Тичарәти Ишләри Комитәси. «Язычы» нәшри-
јаты. 370088. Баку. Киров проспекти, 18.

26: Баку комиссары адына мәтбәә, 370005, Баку, Әли
Байрамов күчәси, 3.

Араслы Ы.

A75 Хагани Ширвани. Фарс дилинэ тэрч.
ед. Т. Чаһанкиров, ред. Н. Нәсруллајев.
Б., Јазычы, 1983. — 58 с.

Китабда XII эср даһи Азербайчан шаири Әфзәләддин Хаганинин һәјатындан вә зәнкин әдәби ирсиндән бәһс олунур. Мүәллиф сарај ше'ринин көзәл нүмунәләрини јарадан шаирин һәм гәсидәләрини, һәм дә о дөврүн ичтимај-сијаси гүсурларыны тәнгид едән диқәр әсәрләрини тәһлил едир, онун һуманист шәхсијәти вә јарадычылығы һаггында конкрет тәсәввүр јарадыр.

A $\frac{70403-24}{M-656-83}$ 17—82 4603000000 C(Aз)2

EDIZIONE

